



رسالة في

جواب عن شبهات كشف الارتياح

ميرزا حسن ابن محمد تقی نوری طبرستانی

نام کتاب: جواب عن شبهات کشف الارتیاب

نویسنده: میرزا حسن ابن محمد تقی نوری طبرستانی

محقق: محمد هادی ابراهیمی نژاد

فهرست

مقدمه تحقیق	۷
سیر کوتاهی در تاریخ «فصل الخطاب»	۸
نکاتی درباره رساله میرزای نوری	۱۶
«فصل الخطاب» در میان تأیید، نقد، تحریف و هیاو	۲۳
تحریف در مبانی و کلام میرزای نوری	۲۷
۱) شرط میرزای نوری در مطالعه کشف الخطاب	۲۷
۲) عدول و پشیمانی میرزای نوری	۲۸
۳) تحریف کلام آقابزرگ تهرانی	۲۹
۴) مغالطه در کاربرد تحریف	۳۰
۵) تمرکز میرزای نوری بر مرحله جمع قرآن	۳۲
۶) قرآن بین متواتر و خبر آحاد	۳۴
۷) عدم زیان نقیصه به إعجاز قرآن و	۳۵
۸) گم شدن هدف میرزای نوری	۳۶
عصاره رساله میرزای نوری	۳۹

۴۴	 روش تحقیق رساله دفاعیه میرزای نوری
۴۵	 نسخه‌ی مصحح رساله دفاعیه میرزای نوری
۵۰	 رساله فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب
۵۱	 سؤال اول: [آیا تحریف، حجیت قرآن را ساقط نمی‌کند؟!]
۶۳	 سؤال دوم: [آیا تحریف، اخذ دین را ناممکن نمی‌سازد؟]
۶۴	 [مقام اول]
۶۶	 [مقام دوم]
۶۹	 [مقام سوم]
۷۰	 [مقام چهارم]
۷۶	 سؤال سیّم: [با عدم تواتر، چگونه قرآن معجزه است؟]
۷۷	 [جواب اول:]
۷۷	 [جواب دوم:]
۷۸	 [جواب سوم:]
۸۱	 [جواب چهارم:]
۸۴	 [جواب پنجم:]
۸۵	 [جواب ششم:]
۸۷	 [جواب هفتم:]
۸۸	 [جواب هشتم:]

رساله میرزای نوری پاسخی علمی است به اشکالاتی که پس از نگارش «فصل الخطاب» مطرح شده است، اشکالاتی که برخواسته از عدم درک سخن میرزای نوری است، عدم درک: ۱- هدف میرزای نوری از نگارش فصل الخطاب، ۲- مدعای او در حد و مرز تحریف قرآن و مهم تر ۳- برهانی که بر مدعایش اقامه می کند.

بی طرفانه که بنگریم اگر تنها و تنها مدعای میرزای نوری به خوبی درک می شد، هرگز و هرگز جایی برای برخی از توهّمات باقی نمی ماند.

اما شگفت که توهّمات یاد شده زمین و زمان را پر کرد...!

اما دفاعیه میرزا غریبانه دفن شد!

دفاعیه ای که هرگز مجال طرح نیافت و یا مجال طرح به آن ندادند! آیا غربت غیر منصفانه دفاعیه میرزای نوری، در مقابل اشاعه گسترده اشکالاتی که برایشان شده، شک برانگیز نیست؟!

تردید یاد شده ضرورت بررسی «رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب» را برای رسیدن به قضاوت عادلانه صد چندان می کند.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله فى الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

مقدمه تحقيق

كتاب پيش رو «رسالة فى جواب عن شبهات كشف الارتباب»
نوشته ميرزا حسين نورى است.

موضوع اين رساله پاسخ دادن به رديه‌اى به نام «كشف الارتباب»
است كه بر كتاب ديگر ميرزاى نورى يعنى كتاب «فصل الخطاب فى
تحريف كتاب رب الارباب» نوشته شده است.

اين رساله در واقع دفاعيه‌اى از كتاب «فصل الخطاب است»
اما بايسته است پيش از مطالعه اين رساله، در امورى چند درنگ
شايسته شود.

اما پيش از هر چيزى تصريح و تأكيد بر اين نکته لازم است كه

هدف از این مقدمه هرگز تأیید و یا نقد تحریف قرآن نیست. بلکه تنها در صدد بیان برخی از امور تاریخی هستیم که اتفاقاً بسیار مهم است اما به شدت مورد غفلت قرار گرفته است.

درنگ در امور تاریخی یاد شده، پرده از روی برخی از هیاهوهای غیر علمی برمی‌دارد و مباحث علمی را از غیر آن تفکیک می‌نماید. پیداست که با شفافیت آراء میرزای نوری، بستر بهتری برای نقد علمی فراهم می‌آید.

سیر کوتاهی در تاریخ «فصل الخطاب»

کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب»، تألیف عالم جلیل حاج میرزا حسین نوری متولد ۱۲۵۴ هـ ق و متوفی ۱۳۲۰ هـ ق است. تألیف این کتاب در سال ۱۲۹۲ هـ ق پایان یافته است. ایشان در آغاز کتابش می‌فرماید:

هذا کتاب لطیف و سفر شریف عملته فی اثبات تحریف القرآن و فضایح اهل الجور و العدوان و سمیته فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب.

این کتابی لطیف و شریف است که در اثبات تحریف قرآن و رسوایی‌های اهل جور و عدوان فراهم آورده‌ام، و آنرا فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب نام نهادم.

الذریعه می نویسد:

این کتاب پیش از فوت میرزا حسین نوری در تهران چاپ شده است.^۱

جمع پریشان می نویسد:

احمد طباطبائی اردستانی به سال ۱۲۹۸ [ه] ق «فصل الخطاب» را برای چاپ استنساخ کرده و در همان سال در تهران چاپ شده

(۱) الذریعه ج ۱۶ ص ۲۳۳:

«الفصل الخطاب في تحريف الكتاب» لشيخنا الحاج ميرزا حسين النوري الطبرستاني ابن المولى محمد تقى بن الميرزا على محمد النوري المولود في يالو من قرى نور طبرستان في ۱۲۵۴ المتوفى في العشرين بعد الألف و الثلاثماية، ليلة الأربعاء لثلاث بقين من جمادى الأخرى، و دفن في يومه بالايوان الثالث عن يمين الداخل من باب القبلة إلى الصحن المرتضوي.

أثبت فيه عدم التحريف بالزيادة و التغيير و التبديل و غيرها، مما تحقق و وقع في غير القرآن، و لو بكلمة واحدة، لا نعلم مكانها.

و اختار في خصوص ما عدى آيات الاحكام و وقوع تنقيص عن الجامعين، بحيث لا نعلم عين المنقوص، المذخور عند أهله، بل يعلم اجمالا من الاخبار التي ذكرها في الكتاب مفصلا، ثبوت النقص فقط.... و طبع «فصل الخطاب» بطهران. و قد فرغ منه في النصف لليلتين بقيتا من جمادى الأخرى في ۱۲۹۲. أوله: [الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب...].

است.^۱

بنا بر این کتاب «فصل الخطاب» شش سال پس از تألیف آن چاپ شده است. پیدا است که پیش از چاپ با استنساخ دستی تکثیر شده است.

شیخ محمود تهرانی معروف به معرّب ردّیه ای بر «فصل الخطاب» با نام «کشف الارتیاب عن تحریف الکتاب» نوشته است. کتاب «کشف الارتیاب» در تاریخ ۱۷ جمادی الآخرة سال ۱۳۰۲ تألیف شده است.^۲ محتمل است «کشف الارتیاب» نخستین ردّیه بر «فصل الخطاب» باشد. بر این اساس در بازه زمانی تألیف کتاب، تا نخستین ردّیه، ده سال فاصله افتاده است. به سخن دیگر تألیف این ردّیه، دو تا چهار سال پس از چاپ «فصل الخطاب» بوده است.

«کشف الارتیاب» تقریباً پس از شش ماه به دست میرزای نوری می‌رسد و ایشان در اوائل سال ۱۳۰۳ هـ ق «رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب» را می‌نگارد.
الذریعه:

این رساله فارسی است و چاپ نشده است. من یک نسخه از آن

(۱) جمع پریشان دفتر اول صفحه ۸۱

(۲) الذریعه ج ۱۸ ص ۹

را به خط مولی محمد علی نجف آبادی دیدم که به نسخه چاپی «فصل الخطاب» خودش ملحق کرده بود. این کتاب اکنون در کتابخانه تستریه موجود است.^۱

پس از پنجاه سال شاگرد برجسته میرزای نوری، آقابزرگ تهرانی کتاب «النقد اللطیف فی نفی التحریف عن القرآن الشریف» را به سال ۱۳۵۳ هـ ق تألیف می‌کند.^۲

این کتاب به درخواست آقابزرگ تهرانی توسط فرزندش علی نقی منزوی ترجمه شده به «نمایشگاه نامه پاک از هر آلودگی و آک» نامیده

(۱) الذریعة ج ۱۰ ص ۲۲۰:

«الرد علی "كشف الارتیاب"» الذي ألفه الشيخ محمود المعرب الطهراني و أورد فيه شبهاته علی «فصل الخطاب» تألیف شيخنا النوري الميرزا حسين بن المولى محمد تقی الطبري المتوفى ليلة الأربعاء لثلاث بقين من جمادى الآخرة عشرين و ثلاثماية وألف، و هو مؤلف الرد أيضا.

و كان یوصی كل من عنده «فصل الخطاب» أن یضم إليه هذه الرسالة التي هي فی دفع الشبهات التي أوردھا الشيخ محمود علیه، و هو فارسیة لم تطبع بعد. رأیت نسخة منه بخط المولى علی محمد النجف آبادي ألحقها بنسخة «فصل الخطاب» المطبوع التي كانت عنده و الموجودة فی مكتبة (التستریة) اليوم. أوله [الحمد لله رب... و ألفه فی المحرم ۱۳۰۳ و استنسخه المولى المذكور ۱۳۰۴.

(۲) الذریعة ج ۲۴ ص ۲۷۸

می شود.^۱

آقابزرگ تهرانی تصریح می کند که این کتاب در تأیید میرزا حسین نوری و رد اتهامات «كشف الارتياب» است.^۲ همچنین ایشان تصریح می کند این کتاب شرح رساله میرزای نوری است.^۳

کتاب «شیخ الباحثین آغا بزرگ الطهرانی» می نویسد:

[کتاب] «النقد اللطیف فی نفی التحریف عن القرآن الشریف»؛ [این

(۱) الذریعه ج ۴ ص ۱۴۳، پاورقی ج ۱۰ ص ۷۸، ج ۲۴ ص ۲۷۸

(۲) الذریعه ج ۱۱ ص ۱۸۸:

«رسالة في رد شبهات كشف الارتياب» التي أوردها على «فصل الخطاب في تحريف الكتاب» لشيخنا النوري مرت بعنوان «رد كشف الارتياب». وقد كتبت أنا في تأييد النوري «النقد اللطيف في نفى التحريف». رددت فيه الاتهامات التي أوردها مؤلف «كشف الارتياب» وغيره.

(۳) الذریعه ج ۲۴ ص ۲۷۸:

«النقد اللطيف في نفى التحريف عن القرآن الشريف» لمؤلف الذريعة الفاني آقا بزرگ الطهراني كتبناه دفاعا عن شيخنا النوري في كتابه «فصل الخطاب في تحريف الكتاب»... و توضيحا للرد الذي كتبه النوري... على «كشف الارتياب في عدم تحريف الكتاب»... فرغت من تبليغه ۱۳۵۳ و استكتب منه السيد مهدي بن السيد أحمد الدماوندي و هو أخو زوجتي مريم و ترجمه بالفارسية ابني... لكننا صرفنا النظر عن نشره.

کتاب] در ۵۸ صفحه‌ی قطع بزرگ بر روی برگه‌های قهوه‌ای با ۱۶ خط در هر صفحه نوشته شده است.

شیخ راحل تألیف این کتاب را در سال ۱۳۵۳ هـ ق تمام کرده است و این کتاب به خط مهدی بن احمد دماوندی است.

شیخ [آقا بزرگ تهرانی] در این کتاب هر گونه تحریفی را که هر کسی به قرآن نسبت می‌دهد، رد می‌کند و [اثبات می‌کند] آن چه میان دو جلد قرآن کریم متداول میان ما است، همان قرآنی است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است.

این کتاب [در واقع] دفاع از نظر استادش شیخ نوری و دفاع از کتاب او، [یعنی] «فصل الخطاب فی تحریف الکتاب» است.

استاد بزرگ علی‌نقی منزوی، پسر شیخ راحل، آن را به فارسی برگردانده است.

در آغاز کتاب آمده است: «الحمد لله الذی انزل هذا القرآن اماما للمبشرين یقتدی بسمته المقتدون» و با عبارت «و انا الاقل مهدی بن احمد الطباطبائی» پایان یافته است.

حجة الامام شیخ حسین کاشف الغطاء، به خط خودش بر صفحه نخست آن تقریظ زده است که [ترجمه] عین عبارت آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم این رساله کریمه را کامل مطالعه کردم.

پس یافتیم که مؤلف علامه‌ی آن - که خداوند ایامش را مستدام بدارد - واقعا به نیکویی و خوبی از عهده آن بر آمده است و با به کارگیری تمام توانایی‌اش، تلاش و کوشش کرده [و این] موضوع را کاملا بررسی کرده است.

و لکن با این همه، نظر من با توجه به شرایط موجود و مبتلا شدن ما به دین‌گريزان از مسلمانان - چه رسد به غیر آنها از مبلغین مسیحی و ملحدان - این است که این رساله، مانند جواهر حفاظت شده، باقی بماند و نشر آن سزاوار نیست، بلکه چه بسا جایز نباشد، زیرا ترس از این است که برخی از افراد بیمار دل به این رساله تمسک کنند و بگویند همه علماء گذشته به این قائل بوده‌اند، در نتیجه، سستی در [اعتبار] کتاب [الهی] برگردد و در آن چه از آن فرار می‌کردیم، بیفتیم. [چرا که] افراد یاد شده به خصوصیات و جزئیات آن چه مؤلف علامه گفته - که خداوند او را تأیید کند - توجهی ندارند.

این نظر من است و [لی] نظر مؤلف محترم است. خداوند توفیق دهنده و راهنمای به صواب و درستی است.

این متن را محمد حسین آل کاشف الغطاء نوشته است.^۱
علاوه بر آقابزرگ تهرانی دیگران نیز در این باره نگاشته‌اند. الذریعه

(۱) شیخ الباحثین آغا بزرگ الطهرانی صفحه ۴۵

می نویسد:

مولی باقر کجوری در تأیید «فصل الخطاب» کتابی با عنوان «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» نوشت.^۱

همچنین کتاب الذریعه در تأیید مبنای میرزای نوری از کتاب «کشف الحجاب و النقاب عن وجه تحریف الکتاب» تألیف محمد بن سلیمان زویر یاد می کند.

الذریعه می فرماید شیخ هادی تهرانی در کتاب «محجة العلماء» عصاره «فصل الخطاب» را آورده است. اما در ادامه به عدول شیخ هادی تهرانی اشاره می کند و علت عدول را «توهم آن چه خلاف مقصود است»، می داند.

در ادامه الذریعه به طرح تحریف به نقیصه در کفایة الاصول و استظهار آن توسط آخوند خراسانی^۲ اشاره می کند.^۳

(۱) الذریعه ج ۱۶ ص ۲۳۲ و ج ۲۵ ص ۱۹۱

(۲) و دعوی العلم الإجمالي بوقوع التحریف فيه بنحو إما بإسقاط أو تصحیف وإن كانت غیر بعيدة كما یشهد به بعض الأخبار و یساعده الاعتبار إلا أنه لا یمنع عن حجية ظواهره لعدم العلم بوقوع خلل فیها بذلك أصلاً. کفایة الأصول ص ۲۸۴

(۳) الذریعة ج ۱۶ ص ۲۳۲

نکاتی درباره رساله میرزای نوری

با درنگ در «رساله فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب» و مطالب اطراف آن، این نکات دیده می‌شود:

(۱) کتاب «فصل الخطاب» به سال ۱۲۹۲ هـ ق (۲۸ سال پیش از فوت میرزای نوری) نگاشته شده است و به سال ۱۲۹۸ (۲۲ سال قبل از فوت ایشان) چاپ شده است.

(۲) به احتمال قوی نخستین ردّیه‌ی «فصل الخطاب»، «کشف الارتیاب» تألیف شده به سال ۱۳۰۲ هـ ق بوده است.

(۳) در این بازه زمانی بازخورد خاصی که مستند باشد، برای «فصل الخطاب» نیافتیم.

(۴) صاحب «کشف الارتیاب» توسط میرزای شیرازی پاسخ اشکالاتش را از میرزای نوری طلب کرده است.^۱

(۵) از تعبیر میرزای شیرازی می‌توان استظهار کرد که «فصل الخطاب» مورد تأیید ایشان نیز بوده است.

اگر چه جواب این شبهات واضح...^۲

(۶) از تعبیر میرزای شیرازی می‌توان استظهار کرد که اشکالات

(۱) مقدمه رساله

(۲) مقدمه رساله

«کشف الارتیاب» در نظر ایشان علمی نبوده است.

لکن محض خوف سریان آن در عوام و عجز ایشان از جواب...^۱

(۷) تحسین میرزای شیرازی نسبت به جوابیه‌ی میرزای نوری نیز بر تأیید ایشان نسبت به «فصل الخطاب» تأکید بیشتری می‌کند.

حسب الامر امتثال نموده در نهایت ایجاز و اختصار نوشتم و به

نظر انور رساندم، تحسین فرمودند^۲

(۸) کاملاً پیدا است که مرحوم نوری از مبانی خود در «فصل الخطاب» هرگز عدول نکرده است و تنها برای رفع شبهه، به «کشف الارتیاب» پاسخ داده است. ایشان می‌فرماید:

«امید که پس از مطالعه و نظر منصفانه در آن برای احدی ریبه و

شکی نماند...^۳

(۹) میرزای نوری همچنان اصرار بر تحریف به نقیصه دارد، البته با تأکید بر این که تحریف به نقیصه، هرگز زیانی به حجیت و إعجاز قرآن نمی‌زند.

لذا می‌فرماید:

(۱) مقدمه رساله

(۲) مقدمه رساله

(۳) مقدمه رساله

می‌توان کتاب «فصل الخطاب» را، «القول الفاصل فی اسقاط

بعض الوحی النازل» نامید.^۱

اما اگر کسی اصرار ورزد که تحریف، تنها بر اموری که موجب

اسقاط حجیت قرآن است حمل می‌شود (و شامل نقصان وحی

منزل نمی‌شود)، در این صورت باید کتاب را «فصل الخطاب فی

عدم تحریف الکتاب» نامید.^۲

(۱۰) محتمل است درخواست میرزای شیرازی و اقدام سریع مرحوم

نوری برای جلوگیری از غوغا و جنجال ناشی از «كشف الارتباب» در

میان عوام بوده باشد.

(۱۱) بر اساس نسخه کتابخانه مجلس، عبارات پاسخ‌نامه میرزای

نوری خالی از تعقید نیست. ممکن است این امر ناشی از عجله در ردّ

شبهات و سرعت پاسخ دادن به آنها باشد.

(۱۲) از پاسخ خلاصه مرحوم نوری روشن می‌شود که اشکالات

«كشف الارتباب» علمی نبوده، بلکه تنها برای ایجاد غوغا در عوام

مناسب بوده است.

این امر از لابلای تعبیرات میرزای نوری در این رساله، نسبت به ادب

(۱) الذریعة ج ۱۶ ص ۲۳۲

(۲) الذریعة ج ۱۰ ص ۲۲۱ و الذریعة ج ۱۶ ص ۲۳۲

و ادبیات «کشف الارتیاب» روشن می شود.

با هم این عبارتها را مرور می کنیم.

اوراقی ابراز فرمودند که در آن ثبت بود بعضی ایرادات بر کتاب

«فصل الخطاب» حقیر که نزد ایشان فرستاده بودند و مستدعی

جواب شدند...

از جواب بعضی از سخنان غیر لایق به اهل علم و تقوا که در آنجا

داشته، کریمانه اعراض کردم که «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۱ و

بِاللَّهِ التَّوْفِيقِ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ.

(۱۳) میرزای نوری در ابتدا از مستشکل با عنوان یهودی یا یهودی

خیالی یاد می کند و او را این چنین توصیف می کند:

پس ظاهر شد که اعتراض این یهودی، کاشف است از غایت جهل

و عدم اطلاع او بر حال کتاب خود و کلمات علمای اسلام و

مغرور شدن او به استعمال لفظ تحریف در این دو موضع و در

ندانستن سبب بی اعتباری تورات موجود...

سبحان الله! این یهودی گرفتار کدام مسلمان شده که راه إعجاز

قرآن را گم کرده و به جهت احتمال انتهای سند آن به بعضی از

منافقین، تصور خلل در إعجاز کرده و ندانسته که قرآن معجزه نبی

ما است؟!

ولی در ادامه مستشکل را با عنوان «بی درد در دین»، «افترا زنده»، «شوراننده عوام»، «تکفیر کننده ی کسی که عمرش را در احیای دین صرف کرده»، «نادان»، و... معرفی می کند.
به این عبارات میرزای نوری توجه کنید:

لکن محتاج است به مراجعه و نظر، که بی دردان در دین را فرصتی نیست.

لذا در این وادی شبهات افتاده، خود و دیگران را به زحمت انداختند!

سبحان الله! برای محضر عدل جبار جل و علا که جای تدلیس و شبهه کاری نیست، چه عذر هست برای این افترا که عبارت مسلمانی را چنین لباس کفری بپوشانند و نسبت اعتقاد عدم وجود معجزه متواتره مطلقا به صاحبش دهند و عوام کالانعام را بشورانند و نسبت کفر و زندقه و الحاد به او دهند؟!

الحق مستحق است کسی که تمام عمر را صرف در نشر معجزه و فضائل و سنن و کرامات اصحاب و علما کرده، به او نسبت دهند که برای پیغمبر ﷺ معجزه قائل نیست؟!

این ها همه کاشف از عدم مراجعه ی به کلمات علما و عدم انس به طریقه و اصطلاح ایشان است.

۱۴) ممکن است از این تعبیرات میرزای نوری استفاده کرد که مستشکلِ یهودی در کار نبوده است. بلکه «کشف الارتیاب» اشکالات خودش را در قالب اشکالات یهودی بیان کرده است.

۱۵) مولی باقر کجوری کتاب «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» را در تأیید «فصل الخطاب» نگاشت.

۱۶) محمد بن سلیمان زویر کتاب «کشف الحجاب و النقاب عن وجه تحریف الکتاب» را نگاشت.

۱۷) شیخ هادی تهرانی عصاره مطالب «فصل الخطاب» را در کتاب «محنة العلماء» آورد.

۱۸) اما شیخ هادی تهرانی به دلیل برخی از «توهمات خلاف مقصود!»، عدول می‌کند.

۱۹) رد پای مبانی میرزای نوری در کتب سایر اعلام نیز دیده می‌شود از جمله، مورد استظهار آخوند در کفایة الاصول قرار گرفته است.

۲۰) آقابزرگ تهرانی پس از ۵۰ سال در دفاع از فصل الخطاب، کتاب «النقد اللطیف فی نفی التحریف عن القرآن الشریف» را می‌نویسد و رساله میرزای نوری را شرح می‌کند.

۲۱) «النقد اللطیف» مورد تأیید و ستایش شیخ محمدحسین کاشف الغطاء قرار می‌گیرد.

۲۲) اما شیخ محمدحسین کاشف الغطاء به دلیل «ترس از بیماردلانی که درک درستی از خصوصیات کتاب ندارند»، با انتشار آن موافقت نمی‌کند.

۲۳) با این همه آقابزرگ تهرانی از پسرش می‌خواهد کتاب را به فارسی ترجمه نماید.

۲۴) در لابلای نکات یاد شده می‌توانیم علت اصلی مخالفتها را بیابیم.

- میرزای نوری گله می‌کند از این که «عوام کالانعام را بشوراندند و نسبت کفر و زندقه و الحاد به او دهند».
- شیخ هادی تهرانی به خاطر برخی از «توهمات خلاف مقصود»، عدول می‌کند.
- شیخ محمدحسین کاشف الغطاء به خاطر «ترس از بیماردلانی که درک درستی از خصوصیات کتاب ندارند»، انتشار کتاب را صلاح نمی‌داند.

«فصل الخطاب» در میان تأیید، نقد، تحریف و هیاھو

در نگاه کلی، واکنش‌ها به «فصل الخطاب» در چند دسته طبقه‌بندی می‌شود:

(۱) موافقت یا تأیید کلی

(۲) نقد علمی

(۳) اشکال به انتشار به دلیل سوء استفاده دشمن

(۴) هیاھو و جنجال

(۴،۱) هیاھو و جنجال بر اساس عدم درک یا تحریف کلام میرزای

نوری

(۴،۲) هیاھو و جنجال بر اساس اکاذیب و افتراءات و شایعات

بی‌اساس

در لابلای همین نوشتار با تأییدات اعلامی همچون میرزای شیرازی و آقابزرگ تهرانی و مولی باقر کجوری مؤلف کتاب «هدایة المرتاب فی تحریف الکتاب» و... آشنا شدیم.

کتابهایی نیز دقیقاً در همین زمینه تألیف شده است مانند: «مبرم البرهان فی تحریف القرآن و فضائح أهل العدوان» از شیخ محمد حسین بن محمد مهدی سلطان آبادی، «کشف الحجاب و النقاب عن وجه تحریف الکتاب» محمد بن سلیمان زویر و....

همچنین سخن آخوند خراسانی در موافقت با اصل تحریف به نقیصه گذشت.

پیدا است که تأییدکنندگان و موافقان میرزای نوری بسیار بیشتر از این است که در این مجال آورده شود. اما در نقد علمی «فصل الخطاب» نیز چندین برابر تأییدکنندگان کتاب نوشته شده است. از جمله کتابهایی که به شدت «فصل الخطاب» را نقد کرده است، «تفسیر البیان» آیه الله خوئی و «عدم تحریف القرآن» آیه الله میلانی است. اما همان گونه که تصریح کردیم فهرست کتبی که مبنای میرزای نوری را نقد و ردّ می‌کند، بسیار طولانی است.

پیدا است که نوشتار پیش روی شما هرگز در صدد تأیید و یا نقد علمی «فصل الخطاب» نیست. بلکه همان گونه که در آغاز نوشتار اشاره کردیم هدف مقدمه نویسی بر رساله، بیشتر بررسی تاریخی است و نه چیز دیگری.

همچنین در لابلاي نوشتار مشاهده شد که برخی همچون شیخ محمد هادی تهرانی و شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، به دلیل سوء استفاده دشمنان، طرح این گونه مسایل در فضای کنونی را مناسب ندیده و زیانهای حاشیه‌ای و جانبی را بیشتر از سود و منافع علمی مسئله دانسته‌اند.

از جمله شیخ حرز الدین در فهرست کتابهای میرزای نوری به «فصل الخطاب» که می‌رسد، می‌نویسد:

ای کاش این کتاب را نمی‌نوشت. زیرا به سبب این کتاب زبان
یهودیان و ملحدان دراز شد.

میرزای نوری [حل] چیزی را اراده کرد که موجب شد در مشکل
بزرگتر از آن بیفتد.

هدف عمده میرزا بیان آن چه از صحابه در صدر اول اسلام رخ
داده بود. اما طرح این مسایل مستلزم طعن در کتاب مجید و تواتر
آن [توسط دشمنان] شد.^۱

از این سه دسته از واکنش‌هایی که نسبت به «فصل الخطاب» شده
بگذریم، شاهد هیاهوها و جنجال‌های فراوانی علیه «فصل الخطاب»
هستیم.

برخی از هیاهوهای یاد شده، ناشی از عدم درک موضوع مسئله و
نفهمیدن بیانات میرزای نوری است. هدف میرزا از تألیف رساله نیز
پاسخ به این گونه انتقادات بوده است.

سرفصل‌های «تحریف در مبانی و کلام میرزای نوری» و «عصاره
رساله میرزای نوری» به درک مطالب میرزا کمک کرده و برای درک

آسان تر سخن میرزا، بخشی از مطالب رساله میرزا را فهرست می کند.
پیدا است که با درک درست سخن میرزای نوری، اگر نگوییم بسیاری
از توهّمات، قطعاً برخی از توهّمات مرتفع می گردد.
اما با این همه دو پرسش باقی می ماند:

(۱) علت حساسیت فوق العاده ی برخی از خودی ها نسبت به «فصل
الخطاب» چیست؟

(۲) چرا سنیان از قرن ها پیش، اعتقاد به «تحریف قرآن» را بهانه ی
تکفیر شیعه کرده اند؟

در نوشتار "داستان سرایی بر علیه کتاب «فصل الخطاب» محدث
نوری" نگاهی داریم به اکاذیب و افتراءات و شایعات بی اساسی که
موجب برخی از هیاهوهای خودی ها شده است.

در نوشتار «پشت پرده هیاهوی سنیان در تحریف قرآن» با تجزیه و
تحلیل حساسیت فوق العاده سنیان نسبت به این بحث، با پشت پرده
تکفیر شیعه به بهانه اعتقاد به تحریف قرآن آشنا می شویم.

دو نوشتار یاد شده در واقع مکمل ضروری مباحثی است که در این
مقدمه مطرح شده است.

اما آن چه در این مقدمه مهم است این است که به تحریفاتی که در
مبانی و کلمات میرزای نوری شده، نگاهی بیفکنیم.

تحریف در مبانی و کلام میرزای نوری

در این بخش از نوشتار به برخی از تحریفاتی که نسبت به «فصل الخطاب» صورت پذیرفته، اشاره می‌کنیم.

۱) شرط میرزای نوری در مطالعه کشف الخطاب

الذریعه می‌نویسد:

شیخ ما، محدث نوری، پیوسته می‌فرمود من راضی نیستم کسی «فصل الخطاب» را مطالعه کند و این رساله جوابیه را مطالعه نکند...^۱

و پیوسته سفارش می‌کرد که هر کس کتاب «فصل الخطاب» را دارد، این رساله را که در دفع شبهات شیخ محمود نوشته به آن ضمیمه کند.^۲

هنگامی که «کشف الارتیاب» به شیخ نوری عرضه شد رساله‌ی جداگانه‌ای در جواب از شبهات آن نگاشت. هر کسی را که «فصل الخطاب» داشت، پیوسته سفارش می‌کرد که این رساله را به «فصل الخطاب» ضمیمه نماید. از این جهت که این رساله به

۱) الذریعه ج ۱۶ ص ۲۳۱

۲) الذریعه ج ۱۰ ص ۲۲۰

منزله مکمل و متمم «فصل الخطاب» است.^۱

اما این سفارش اکید میرزای نوری، آگاهانه یا ناآگاهانه دچار تحریف شگفتی شده و این چنین نتیجه معکوس از آن گرفته شده است:

میرزا فرموده است:

«راضی نیستم کسی «فصل الخطاب» را بخواند و ردیه آن یعنی

«كشف الارتياب» عن تحريف الكتاب» را نخواند»!^۲

چقدر فرق است میان این که راضی نیستم «رسالة فی الجواب عن شبهات كشف الارتياب» (یعنی رساله تکمیلی در دفاع از فصل الخطاب) را نخواند، با این که راضی نیستم «كشف الارتياب عن تحريف الكتاب» [یعنی رساله ردیه بر فصل الخطاب] را نخواند!!!

۲) عدول و پشیمانی میرزای نوری

میرزای نوری در سرتاسر رساله همچنان اصرار بر تحریف به نقیصه دارد. بر همین اساس نیز می فرماید:

(۱) الذریعه ج ۱۸ ص ۹

(۲) لینک:

می‌توان کتاب «فصل الخطاب» را، «القول الفاصل فی اسقاط

بعض الوحی النازل» نامید.^۱

اظهارات شفاهی ایشان که در الذریعه ثبت شده، دقیقاً در همین راستا است.

تنها مستندی که برای عدول ایشان بیان می‌شود پشیمانی ایشان از نام کتاب است که در ادامه آن را بررسی می‌کنیم.

۳) تحریف کلام آقابزرگ تهرانی

پیش از این گذشت که آقابزرگ تهرانی تصریح می‌کند که کتاب «النقد اللطیف» در تأیید میرزا حسین نوری و رد اتهامات «کشف الارتیاب» است.^۲ همچنین ایشان تصریح می‌کند که این کتاب شرح رساله میرزای نوری است.^۳

اما برخی از این کتاب با عنوان توجیه مدعای میرزای نوری یاد می‌کنند.

صاحب ذریعه رساله‌ای دارد به نام «النقد اللطیف فی نفی

(۱) الذریعة ج ۱۶ ص ۲۳۲

(۲) الذریعة ج ۱۱ ص ۱۸۸

(۳) الذریعه ج ۲۴ ص ۲۷۸

التحريف عن القرآن الشريف « که در آن کوشش کرده است با
توجيه نمودن مدعای استاد خود، محدث نوری درباره تحريف قرآن
از او دفاع کند.^۱

این در حالی است که آقابزرگ تهرانی علاوه بر کتابش، در جای
جای الذریعه نظر صریح خودش را در همراهی با میرزای نوری اعلام
می‌کند.

۴) مغالطه در کاربرد تحريف

میرزای نوری و شاگرد ایشان آقابزرگ تهرانی اصرار دارند که در کاربرد
واژه تحريف، از سوی منتقدین مغالطه شده است.
تحريف در کلام میرزای نوری مقسم است برای: ۱- تحريف به
نقيصه، ۲- تحريف به زياده، ۳- تحريف به تبديل کلمه، ۴- تحريف
در هيئت و اعراب و ۵- تحريف در ترتيب سور و آیات.
تحريفی که میرزا اثبات می‌کند تحريف به نقيصه است، نه تحريف
به زياده و تبديل. ایشان تصريح می‌کند که تحريف به نقيصه منافاتی
با إعجاز و حجيت قرآن ندارد.

(۱) ترجمه صيانة القرآن من التحريف ص ۱۲۸ و التمهيد في علوم القرآن

اما حملاتی که بر ایشان شده بر اساس نسبت تحریف به زیاده و تبدیل است که حجیت قرآن را مخدوش می‌کند. این همان مغالطه‌ی باطلی است که در اشکال بر میرزا شده است. لذا برای بطلان این مغالطه، همچنان که گذشت میرزا پیشنهاد می‌کند نام کتاب «القول الفاصل فی اسقاط بعض الوحی النازل» باشد و ادامه می‌دهد:

اما اگر کسی اصرار ورزد که تحریف تنها بر اموری که موجب اسقاط حجیت قرآن است حمل می‌شود (و شامل نقصان وحی منزل نمی‌شود) در این صورت باید کتاب را «فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب»^۱ نامید.

این نام تنزیلی، مستند کسانی شده است که مدعی هستند میرزا از تألیف «فصل الخطاب» پشیمان شده و از مبنای خودش عدول کرده است!

علاوه بر این که هر چند این تنزل در جلد ۱۶ الذریعه به میرزای نوری نسبت داده شده است، اما با توجه به عبارت جلد ۱۰ الذریعه (أقول وان أبي أحد الا...) محتمل است این تنزل از آقابزرگ تهرانی باشد و نه

میرزای نوری.

در هر صورت این تنزل برای کسانی است که به تعبیر میرزا دچار شده‌اند به: ۱- بدفهمی کلام میرزای نوری و یا ۲- مغالطه و یا ۳- لجاجت بر مبنایی که میرزا با قاطعیت و صراحت آن را مردود می‌داند. چگونه با این همه تصریحات بر عدم عدول، به صرف تنزل در نام‌گذاری کتاب، برخی اصرار می‌کنند که میرزای نوری از تألیف این کتاب پشیمان شده و از تحریف به نقیصه عدول کرده است؟! در واقع میرزا می‌گوید اگر تحریف اعم است از تحریف به نقیصه و زیاده، مناسب است نام کتاب القول الفاصل فی اسقاط بعض الوحی النازل» باشد. اما اگر کسی تحریف را مختص به تحریف به زیاده می‌داند در این صورت مناسب است نام کتاب «فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب» باشد.

کجای این مطلب عدول و پشیمانی میرزا را ثابت می‌کند؟! نظر میرزا از ابتدا تا به انتها ثابت بوده و هرگز از آن عدول نکرده است و آن اثبات نقصان و عدم زیاده و تبدیل در کتاب الهی است.

۵) تمرکز میرزای نوری بر مرحله جمع قرآن

گذشت که منتقدان در خود معنی تحریف، خلط و یا مغالطه

کرده‌اند.

نکته بسیار مهم، این است که - علاوه بر خلط در معنی تحریف در موضوع مسئله تحریف نیز خلط شده است.

میرزای نوری سه بحث را از هم جدا می‌کند:

(۱) قرآن موجود نزد ائمه علیهم‌السلام

(۲) مصحف عثمان

(۳) اموری که در جمع اول در زمان ابوبکر و در جمع دوم در زمان عثمان

اتفاق افتاده است.

میرزا نسبت به بحث نخست، تصریح می‌فرماید که تمام قرآن منزل نزد امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش علیهم‌السلام محفوظ است و هرگز مبتلا به گزند تحریف نشده است.

همچنین ایشان مصحف عثمان را نیز متواتر می‌داند.

در این دو بحث میان میرزای نوری و بقیه‌ی اعلام اختلافی وجود ندارد. لذا از این دو بحث اجماعی می‌گذرد.

کانون اصلی تحقیق میرزا، بحث سوم است که جمع اول و جمع دوم قرآن است.

اگر میرزا با برخی (و نه تمام) اعلام اختلاف نظری دارد، در مورد بحث سوم است و نه بحث اول و دوم.

غفلت از این امر موجب خلط مباحث و برخی از غوغاها شده است.

میرزای نوری در سرتاسر رساله اش تأکید می کند که موضوع تحقیق (و در واقع مورد نزاع) این نیست که قرآن منزل به گزند تحریف دچار شده است. بلکه قرآن منزل ابتدا نزد امیرالمؤمنین علیه السلام و اکنون نزد امام زمان علیه السلام محفوظ بوده و هست.

همچنین به تواتر ثابت شده است که قرآن موجود، همان قرآنی است که در زمان عثمان تدوین شده است، بدون این که کم و کاستی در آن رخ داده باشد.

آن چه مورد بحث است، تنها تحریف به نقیصه است. آقابزرگ تهرانی نیز در جای جای الذریعه بر تحریر مورد نزاع تأکید می کند^۱

متأسفانه بیشتر انتقادات بر میرزای نوری، در دو حوزه ای است که مورد اتفاق میرزا با دیگران است.

۶) قرآن بین متواتر و خبر آحاد

در سرفصل پیشین روشن شد که میرزا مصحف عثمان را متواتر

(۱) از جمله ج ۳ ص ۳۱۱، ج ۱۰ ص ۸۰ و ۲۲۲، ج ۱۶ ص ۲۳۳، ج ۱۸ ص ۱۱.

می‌داند. یعنی قرآن موجود دقیقاً همانی است که در زمان عثمان جمع شده است.

اما اشکالی که میرزا دارد در دوره جمع اول و دوم است. به تصریح خاصه و عامه در آن زمان هر کسی آیه‌ای مکتوب از قرآن داشت، برای جمع قرآن می‌آورد. اما همچنان که در تاریخ ثبت شده است برخی آیاتی داشتند که دیگران نداشتند. لذا با توجه به این امر، تواتر در این دو دوره قابل احراز نیست. بلکه چه بسا آیاتی به خبر واحد ثبت شده باشد.

البته میرزا همه این آیات را قطعی می‌داند، اما نه از طریق تواتر، بلکه به گونه‌ای دیگر استدلال می‌کند.

عدم تواتر تک‌تک آیات، آن هم در دوره جمع قرآن، به جز مستندات تاریخی آن، قائلین متعددی دارد.

منتقدین میرزا، تواتر پس از عثمان را با خبر آحاد پیش از عثمان خلط کرده‌اند.

۷) عدم زیان نقیصه به إعجاز قرآن و...

تحریف به نقیصه و اسقاط برخی از آیات که میرزای نوری مطرح می‌کند، همراه با شرایط و قیودی است که اگر مورد توجه قرار گیرد:

اولا به إعجاز قرآن صدمه ای نمی زند.
ثانیا حجیت قرآن همچنان به قوت خودش باقی است.
ثالثا خللی هم به احکام وارد نمی شود.
میرزا در جای جای رساله اش این مسئله را بیان کرده است و بر این
که تحریف به نقیصه زبانی به إعجاز و حجیت قرآن نمی زند استدلال
کرده است.
درنگ در این امر روشن می سازد این انتقاد که میرزا إعجاز قرآن و
حجیت قرآن را قبول ندارد، از اساس باطل است.
میرزا به صراحت اعلام می کند که نه منکر إعجاز قرآن است و نه
حجیت آن را مخدوش می داند.

۸) گم شدن هدف میرزای نوری

نکته بسیار مهمی که منتقدان «فصل الخطاب» از آن غفلت
ورزیده اند، هدف اصلی تألیف «كشف الخطاب» است. همان گونه که
گذشت میرزا در ابتدای «فصل الخطاب» می فرماید:
این کتابی... است که در [۱-] اثبات تحریف قرآن و [۲-] فضایح
اهل جور و عدوان فراهم آورده ام...

میرزا در این کتاب یکی از مصادیق مهم «جور و عدوان بر
امیرالمؤمنین (علیه السلام)» را مستند ساخته است. این مستندات اثبات

می‌کند آیاتی در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام و در نکوهش منافقین، از قرآن ساقط شده است. زمان این اسقاط نیز در جمع اول در زمان خلافت ابوبکر و در جمع دوم در زمان خلافت عثمان بوده است.

اتفاقاً همین هدف، در عنوان کتاب «مبرم البرهان فی تحریف القرآن و فضائح أهل العدوان» به صراحت آمده است.^۱

پیدا است که میرزا در مقام مستندسازی جور و عدوان بر امیرالمؤمنین علیه السلام است که در قالب حذف مداخل حضرت و مثالب اعداء ایشان از قرآن، صورت پذیرفته است.

(۱) «مبرم البرهان فی تحریف القرآن و فضائح أهل العدوان» للشيخ محمد حسين

بن محمد مهدي السلطان آبادي ، المتوفى بالكاظمية ۱۳۱۴ یوجد عند ولده

الفاضل الشيخ علي . الذريعة ج ۱۹ ص ۵۵

نزیل سامراء ، صهر الشيخ الأجل الآخوند ملا فتح علي السلطان آبادي . كان من تلامذة سيدنا الأستاذ العلامة حجة الإسلام الميرزا الشيرازي ، وهو من المهاجرين الأولين إلى سامراء . كان عالماً عاملاً ، فاضلاً كاملاً ، أصولياً محققاً ، محدثاً خبيراً ، خصوصاً في كتب حديث أهل السنة ، وكتب الكلام ، وكتب المناظرة ، طويل الباع ، كثير الاطلاع ، دائم التصنيف . صنف كتباً كثيرة منها... ۱۱ - كتاب مبرم البرهان في تحريف القرآن ، وفضائح أهل العدوان . تكملة أمل الآمل ج ۵ ص ۳۸۱ و الفوائد

الرضوية ج ۲ ص ۲۳۱

به سخن دیگر میرزا در صدد است با اثبات نقیصه در قرآن، مظلومیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ستم غاصبین را مستدل سازد.

چنین به نظر می‌رسد که عمده ردیه‌ها به این هدف میرزا توجه نکرده‌اند و تمرکز آنان بر ابطال تحریف به زیاده و تحریف به تبدیل بوده که اصلاً مقصود میرزا نبوده است.

بر همین اساس نیز میرزا تکرار می‌کند تحریف به نقیصه که دست‌مایه جور و عدوان بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، نه تنها اشکالی را متوجه شیعه نمی‌کند، بلکه با اثبات خیانت منافقین، آنها را متفضح و رسوا می‌کند. به چند عبارت ایشان در این زمینه توجه کنید:

و نهایت آنچه از نقص قرآن لازم آید، سوء کردار پاره‌ای از مسلمین [است] و اما بر دین احمدی و شریعت محمدی (صلی الله علیه و آله) که جامع کمالات همه ادیان [است] و منزله [است] از هر عیب و نقص و فساد در عقل و مال و عرض و جان، ابداء عیبی و منقصتی لازم نیاید. چنانچه پوشیده نیست بر هر منصف خبیر...^۱

و در این دو مقام، کلام معترض [یهودی جا] دارد و لکن ضرری بر دین و طعنی بر اسلام نمی‌شود، جز ایراد بر سوء و قبح افعال

(۱) ضمن پاسخ به سؤال اول رساله

جمعی که ما نیز بر ایشان طعن می‌زنیم...^۱
اگر غرض توبیخ و تعییر است بر افعال بعضی از مسلمانان،
کلامش حق [است]، اما ربطی به او ندارد، چه در آن وقتی [او
عیبی] بر اسلام نباشد، چنانچه اشاره شد.^۲
به نظر می‌رسد بزرگترین تحریف، در گم شدن آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی
هدف میرزای نوری اتفاق افتاده که اثبات مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

عصاره رساله میرزای نوری

میرزای نوری تمامی شبهات و اشکالات مطرح شده را در سه محور
خلاصه کرده و به آن پاسخ داده است.
این محورها عبارتند از:

- (۱) آیا تحریف، حجیت قرآن را ساقط نمی‌کند؟
 - (۲) آیا تحریف، اخذ دین را ناممکن نمی‌سازد؟
 - (۳) با عدم تواتر قرآن، چگونه معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می‌شود؟
- میرزای نوری این شبهات را با پاسخ‌های متعدد باطل می‌کند.
در ادامه عصاره پاسخ‌های میرزا را می‌آوریم.

(۱) ضمن پاسخ به سؤال دوم رساله

(۲) ضمن پاسخ به سؤال سوم رساله

سؤال اول: آیا تحریف، حجیت قرآن را ساقط نمی‌کند؟

میرزا در ردّ شبهه اول می‌فرماید:

تحریف چند صورت دارد: ۱- تحریف به نقیصه، ۲- تحریف به زیاده، ۳- تحریف به تبدیل کلمه، ۴- تحریف در هیئت و اعراب و ۵- تحریف در ترتیب سور و آیات.

تحریف به نقیصه، چه در اسقاط سور و چه در اسقاط آیات، به اندازه‌ای است که: ۱- نه زبانی به حجیت قرآن می‌زند و ۲- نه إعجاز آن را مخدوش می‌کند و ۳- نه خدشه‌ای به احکام وارد می‌سازد.

اثر تحریف به نقیصه عبارت است از

(۱) محرومیت امت از بخش‌های اسقاط شده که ممکن است به برکت

روایات اهل بیت علیهم‌السلام برای شیعه جبران شده باشد.

(۲) اثبات خیانت منافقین و رسوایی آنان

بنا بر این تحریف به نقیصه، ضرری به اصل دین و نیز إعجاز قرآن نمی‌رساند.

اما تحریف به زیاده، چه به زیاده سور و آیات باشد و چه به زیاده کلمه باشد، به حجیت و إعجاز قرآن صدمه می‌زند.

البته میرزا نسبت به زیاده‌ی کلمه، تفصیلی دارد که در رساله آمده است.

میرزا منکر تحریف به زیاده در قرآن است.
این در حالی است که تورات مبتلا به تحریف در زیاده است.
گذشته از این، سقوط اعتبار تورات، دلایل دیگری هم دارد که برخی
از آنها عبارتند از:

تألیف تورات قرن‌ها پس از موسی
وجود مطالب خلاف عقل و شرع در آن
سقوط عمدی و تبدیل به اکاذیب آشکار
نسخ تورات

با توجه به تفصیلی که میرزا در تحریف می‌دهد، قیاس قرآن به تورات
و انجیل کاملاً نادرست است و بر خلاف تورات و انجیل، اعتبار قرآن
به تمام و کمال محفوظ است.

سؤال دوم: آیا تحریف اخذ دین را ناممکن نمی‌سازد؟

میرزای نوری در پاسخ به این شبهه، چهار مقام را از هم جدا
می‌سازد:

- ۱) تطابق سور و آیات قرآن موجود، با قرآن منزل
- ۲) تساوی قرآن موجود با قرآن منزل
- ۳) تطابق ترتیب سور و آیات قرآن موجود با ترتیب قرآن منزل
- ۴) تطابق هیئات و اعراب قرآن موجود با قرآن منزل

نسبت به مقام اول، میرزا قرآن موجود را جزئی از همان قرآن منزل می‌داند که تاریخ مسلمانان و سایر فرق شاهد بر آن است. به علاوه‌ی سایر ادله‌ای که میرزا در این مقام اقامه می‌کند، مانند عدم انکار صحابه نسبت به آیات جمع آوری شده و....

نسبت به مقام دوم، میرزا - با توجه به ادله‌ای که اقامه می‌کند - قائل به نقیصه است و لذا قرآن موجود را مساوی قرآن منزل نمی‌داند. اما چندین بار تأکید می‌کند که این امر در واقع اشکال بر شیعه نیست، بلکه اثبات کننده خیانت منافقین است.

همچنین تصریح می‌کند که این امر صدمه‌ای به حجیت و إعجاز قرآن وارد نمی‌سازد.

نسبت به مقام سوم و چهارم یعنی ترتیب و اعراب قرآن نیز با آوردن شواهدی از کلمات دیگر اعلام قائل به عدم تطابق ترتیب و اعراب قرآن موجود با قرآن منزل است.

اما باز هم تأکید می‌کند که این امور صدمه‌ای به حجیت و إعجاز قرآن وارد نمی‌سازد. بلکه رسوا کننده منافقین است.

سؤال سوم: با عدم تواتر قرآن چگونه معجزه پیامبر ثابت می‌شود؟

میرزا در این باره تواتر را تقسیم می‌کند به:

(۱) تواتر تفصیلی

(۲) تواتر اجمالی

(۳) تواتر معنوی

میرزای نوری نسبت به اصل قرآن، قائل به تواتر اجمالی است. نسبت به برخی سور مانند سوره حمد تواتر تفصیلی را می پذیرد. نسبت به برخی دیگر از سور به قرائن محفوظه تکیه می کند. اما تواتر تفصیلی نسبت به تمام سور و آیات را قابل اثبات نمی داند. میرزا در این مقام نیز به کلمات اعلام متعددی استشهاد می کند. همچنین میرزا تأکید می کند همین اندازه از اثبات قرآن (چه به تواتر اجمالی یا تفصیلی و یا به قرائن) برای اثبات إعجاز قرآن کفایت می کند.

اما تأکید می کند حتی اگر نعوذ بالله اصل قرآن هم برداشته شود، زبانی به صدق دعوی نبوت پیامبر ﷺ ندارد.

با این همه، وجوه متعدد دیگر در اثبات إعجاز قرآن و نیز سایر معجزات پیامبر ﷺ بیان می کند.

آن چه مهم است این است که در نفس قرآن موجود، وجوه متعدده إعجاز وجود دارد.

نقضی که میرزا بر مستشکل وارد می سازد این است که اگر تواتر تفصیلی را مبنای اثبات إعجاز قرآن قرار دهیم، اثبات سایر معجزات

پیامبر ﷺ محال می‌گردد و می‌فرماید:

اگر کسی مدعی شود تواتر شخصی هر یک از آن معجزات را که ذکر شد، دعوا کرده چیزی را که تمکن ندارد از بیرون آمدن از عهده آن و دعوا نکرده آنرا مَهَرِی فن و اساتید علم و سبب شود از برای تجری خصم و نسبت دادن او مسلمانان را به قول جزاف، پس برسد به آنچه می‌ترسید.

در نهایت میرزا تصریح می‌کند که مقصود ایشان نفی تواتر قرآن به حسب سند است و نه نفی تواتر اجمالی و قدر مشترک.

روش تحقیق رساله دفاعیه میرزای نوری

گمان می‌رود این رساله با عجله نوشته شده است و لذا عبارتهای آن چندان روان نیست. برخی از عبارتها مغلق و حتی نامفهوم است. لذا ناچار به تصرفات زیر شده‌ایم:

- (۱) برای جبران کاستی عبارتها، کلماتی را در داخل قلاب افزودیم تا هم درک مطالب آسان‌تر شود و هم رعایت امانتداری گردد.
- (۲) تا حد امکانات موجود، مطالب رساله تخریج شده است. لذا تخریجات آن کامل نشده است.
- (۳) از آن جایی که این رساله به فارسی نگارش شده، در رسم الخط آن

تغییراتی داده شده است. از قبیل حذف همزه در الف ممدوه (مانند علماء - علما) یا تبدیل الف مقصوره (مانند دعوی - دعوا) و....

۴) پس از نام مقدس معصومین علیهم السلام صلوات و سلام درج شده است.

۵) برخی از اغلاط واضح تصحیح شده است.

۶) به موارد اختلافی میان نسخه و مصادر آن در پاورقی اشاره شده است.

نسخه‌ی مصحح رساله دفاعیه میرزای نوری

نسخه‌ای از «رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب» در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ثبت شده است که مشخصات آن عبارت است از:

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب

مؤلف نوری (میرزا حسن ابن محمد تقی نوری طبرستانی)

شماره قفسه ۹۱۲۵

شماره ثبت کتاب ۸۵۸۹۷-۱۲۳۵۹

در پایان این نسخه آمده است که توسط لطف‌الله القزوینی

الضياء آبادی در تاريخ ١٢ محرم ١٣٧٣ استنساخ شده است.
و الحمد لله أولا و آخراً و صلى الله على محمد و آله الطيبين
الطاهرين.

و قد وقع الفراغ من تسويد هذه الاوراق بيد اقل الطلبة و احقرهم
لطف الله القزويني الضياء آبادی عامله الله بلطفه الخفى فى ثانى
عشر شهر محرم الحرام من شهور سنة الثالثة و السبعين بعد الالف
و الثلاث مائة من الهجرة النبوية و الحمد لله^١.
بر پشت اين نسخه دستخط آقابزرگ تهرانى موجود است كه به تاريخ
٢٢ محرم ١٣٧٣ مكتوب شده است.

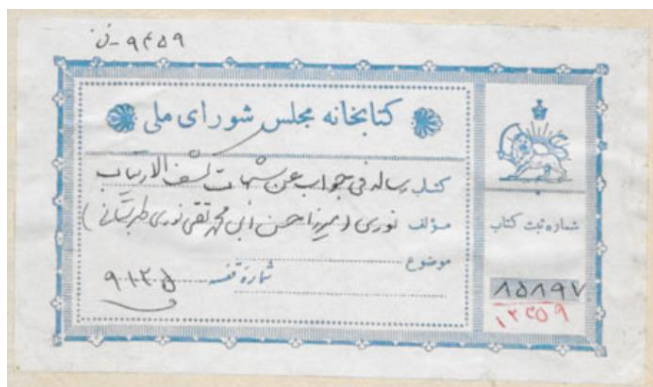
بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتى قد استنسخت هذه النسخة عن
النسخة التى استكتبها هذا الفقير قبل ثلاثين سنة و قابلها مع
الاصل الذى فيه بعض الاغلاط الظاهرة و قوبلت هذه النسخة
معها فهى مطابقة معها الا ما زاغت عنه البصر حرره الاحقر
محمد محسن المدعو باقا بزرگ الطهرانى ٢٢ محرم ١٣٧٣^٢

در پايان مقدمه چند تصوير از كتاب را ضميمه مى كنيم.

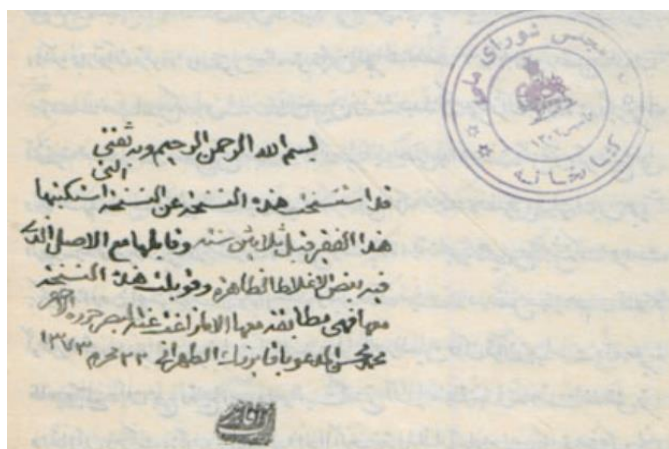
(١) تصوير شماره ٤

(٢) تصوير شماره ٢

تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۲



مشرک بین اخبار و استات و قطع بود آن که از استوارت معنوی میگویند، و در فصل اول و اثبات ص
 قطع بود بعضی از آنها از روی قرآن خارجند و شواهد قطعی چنانچه سابقاً اشاره شد، و خواهد بود بعد
 از ذکر احوال قرآن فرموده: و المنقول معناه متواتر است المعجزات لغضه. و آقا جمال در فصل چهارم از آیات
 سوره رسال و اهل البیت که برای شاه سلطان حسین نوشته شده از ذکر سوره قرآن فرموده: و دیگر سوره
 آخرت بسیار است بعضی مشرک نیستند بلکه سوره مبارکه و بعضی بعد از بعثت مثل شق قزوین و حلی
 و ناسخ است و اخبار انبیای آئینه و بعد از ذکر بعضی از آنها فرموده: و بعضی برایشان از این معجزات
 اگر چه بعد از ترسیده باشد مشرک آنجا یعنی شوق باره از آنها بجهت این قدر مشرک است
 بریک از او و بعضی متواتر است و محال شک و شبهه در آن نیست و در فصل سیزدهم از سوره لاک
 گوهری از فرموده معجزات پیغمبر و گوناگون است یکی مظاهر العین و آن قرآن مجید است و دوم معجزه
 ظاهره بالبی و آن حج و قبا و امیر و احوال است که وقوع آن بالعزوه خارق عادت است مانند شق قر
 و امثال آن و بریک از آن و قبا و امیر و احوال اگر چه بشعور اخبار است لکن قدر مشرک نیست
 آنها متواتر است و علم بعضی آن حاصل از و علمای علم سیزدهم را این مطلب موافق بر معلوم شده از
 این کلمات و غیر آن که چون بابر اخبار بود و نقل شد که اگر کسی مدعی شود که از شخصی بریک از آن بجز
 که ذکر شده دعوی کرده چیز را که نقل ندارد از بیرون آید از عهده آن دعوی نموده آزار میفرماید و دانست
 علم و بیست شود از برای تجویض و نسبت دادن او مسلمانان را بقبول خبر افس پس برسد با آنچه
 می رسید، چون حسب الامر نامور با مجاز و اختصار برده شد سخن را قطع نموده و الحمد لله
 و آخر و صلی علی محمد و آل الطاهرین، و قد وقع الفراغ من سوره صده الا و باری سید
 اقل الطلب و احقهم لطف الله القزوينی الحسینی آبادی حاکم السیاطه
 الحنفی هانی عشره شهر ربيع الثانی من شهر سنه الثانی و البین
 بعد الالف و الثانی من شهر ربيع الثانی و البین و الله

رسالة في جواب عن شبهات كشف الارتباب

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين
در محرم سنه‌ی هزار و سیصد و سه [هـ.ق] که از زیارت غدیر و عرفه
از نجف اشرف و کربلاى معلّی مراجعت نمودم به مقرّ مألوف بلده‌ی
طیبه‌ی سرّمن رأی [سامرا] - على مشرفیها آلاف التحية و الثناء - جناب
مستطاب حجة الاسلام و المسلمین و تاج العلماء و سید المحققین و
آية الله فی الارضین استادنا الاعظم و طود العلم الاشمّ الحاج میرزا
محمد حسن الشیرازی متع الله المسلمین بطول بقائه، اوراقی ابراز
فرمودند که در آن ثبت بود بعضی ایرادات بر کتاب «فصل الخطاب»
حقیر که نزد ایشان فرستاده بودند و مستدعی جواب شدند.

جناب ایشان فرمودند: اگر چه جواب این شبهات واضح و لکن محض خوف سریان آن در عوام و عجز ایشان از جواب، علاوه بر آنکه مرسلِ اوراق از ارکان اعظم، و اجابت مسئولش متحتم و لازم بوده، ملخص آن ایرادات را در ضمن سه شبهه درآورده، جواب آن را معجلاً مختصراً نوشته ارسال داریم.

حسب الامر امثال نموده در نهایت ایجاز و اختصار نوشتم و به نظر انور رساندم، تحسین فرمودند.

امید که پس از مطالعه و نظر منصفانه در آن، برای احدی ریه و شکی نماند و از جواب بعضی از سخنان غیر لایق به اهل علم و تقوا که در آن جا داشته، کریمانه اعراض کردم که «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۱ و بالله التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل.

پس می‌گوییم:

سؤال اول: [آیا تحریف، حجیت قرآن را ساقط نمی‌کند؟!]

یهود اعتراض کردند بر مسلمانان که شما بر ما طعن می‌زدید که تورات شما محرف [است] و از این جهت بی اعتبار و [اینک] خود می‌گویید قرآن ما محرف است. پس با تورات در بی اعتباری شریک

[هستند] و شما با ما در این طعن یکسان باشید.

جواب:

مبنای این اعتراض، مغالطه‌ای است در لفظ تحریف.

چه مراد از آن در حق قرآن، سقوط پاره‌ای از سور و آیات و کلمات است که سبب است برای دارا نبودن [قرآن] موجود، تمام آن چه نازل شد بر سبیل إعجاز که محفوظ است در نزد امام زمان [و ولی] عصر علیه السلام و فقدان آن‌ها صدمه‌ای و ضرری نزده به إعجاز [قرآن] موجود و نه به احکام، چنانچه بیاید.

و مراد از آن در حق تورات، گاهی همین معنی است، چنانچه در بسیاری از اخبار استعمال فرموده‌اند.

و کسی آن را سبب بی‌اعتباری نشمرده.

بلکه سببش^۱ امور چند است که هر یک خود [به تنهایی] سبب بی‌اعتباری [تورات است].

و بر هر کدام [از سبب‌های بی‌اعتباری] و بر تمام این [اسباب]، لفظ [تحریف] را گاهی اطلاق کنند.

و در هیچ یک از آن‌ها، قرآن مجید شراکتی ندارد.

(۱) سبب بی‌اعتباری تورات

[سبب] اول، ظهور جمله‌ای از قرآن که دلالت می‌کند بر این که تألیف تورات موجود، قرن‌ها بعد از جناب موسی علیه السلام بوده و بسیاری از آن‌ها را شیخ رحمة الله هندی مجاور مکه معظمه در کتاب اظهار الحق^۱ مطبوع در اسلامبول^۲ جمع کرده. و در آنجا از «داکتر اسکندر کیدس» که از فضلاء مسیحیت است نقل کرده که در دیباچه بیبل^۳ جدید خود گفته:

ثابت شده برای من به ظهور ادله خفیه، سه امر بر نحو جزم:
[امر] اول آن که تورات موجود از تصنیف موسی ع نیست.
[امر] دوم این که کتاب در کنعان یا در اورشلیم نوشته شده، یعنی در عهد موسی علیه السلام که بنی اسرائیل در صحرا بودند، نوشته نشده.
[امر] سیم آنکه ثابت نشده تألیف آن پیش از سلطنت داود علیه السلام و نه بعد از زمان حزقیاء، بلکه مناسبت دارد تألیف آن به زمان سلیمان علیه السلام [یعنی هزار سال قبل از میلاد مسیح] یا در زمان قریب به زمان آن جناب، در آن وقت که هومر شاعر [زنده] بوده

(۱) رحمت الله بن خلیل الرحمن الکیرانوی العثمانی الهندی مؤسس المدرسة الصولتیه بمکه المکرمة المتوفی عام ۱۳۰۸ هـ ق (معرفی از پشت جلد کتاب اظهار الحق چاپ سعودی در ۱۴۱۰ هـ ق)

(۲) نام اصلی شهر استانبول

(۳) در مصدر «سبیل» آمده است. «بیبل» به معنی انجیل است.

و حاصل آن که [تألیف]^۱ آن پانصد سال بعد از وفات موسی ع
بوده.^۲

پس مؤلف آن مجهول و با جهل به مؤلف اعتباری به آن نیست.
[سبب] دوم، آنکه بر فرض تسلیم صدق نسبت، مطالب بسیاری در
آن درج شده که عقلا و نقلا جائز نیست نسبت دادن آن‌ها به هیچ
موحدی، چه رسد به نبی و وصی و وحی آسمانی، مثل نسبت شرب
خمر و مستی به جناب نوح در باب نهم از سفر تکوین و شرب خمر و
مستی^۳ و زنا با دو دختر خود به جناب لوط، بلکه حامله شدن آن‌ها و
انتهای نسبت^۴ داود و سلیمان و عیسی علیهم‌السلام به اولاد آنها از آن زنا نعوذ
بالله، [در] باب ۱۹.^۵

و نسبت سه دروغ به جناب یعقوب و گول زدن آن جناب اسحاق را

(۱) در مصدر «تحریف» آمده است.

(۲) إظهار الحق / طبع سعودی ۱۴۱۰ هـ، ۱۹۸۹ م / ص ۱۱۶

(۳) کتاب مقدس ترجمه مزده / سفر تکوین / فصل ۹ / ۲۱

(۴) کتاب مقدس ترجمه مزده / سفر تکوین / فصل ۱۹ / ۳۱ - ۳۸

(۵) یعنی رسیدن نسب داود...

(۶) کتاب مقدس ترجمه مزده / انجیل متی / باب ۱ / ۴ - ۶

در گرفتن نبوت^۱ و نسبت دادن به هارون عليه السلام ساختن گوساله را^۲ و غیر این‌ها که در آن کتاب و غیره جمع شده.

و مفسرین ایشان تصریح کرده‌اند که باب سی و چهار از «سفر استثنا» از کلام موسی عليه السلام نیست.

و این که «عزرا» در وقت جمع کردن تورات در باب نسبت اعتماد کرده بود بر اوراق نسبتی که ناقص بود، لهذا خطای بسیار کرده.^۳
[سبب] سیّم، در بعضی از مواضع عمدا سقط کرده‌اند به جای آن دروغی گذاشته‌اند که بر خیر پوشیده نیست.

چنانچه در کتب فریقین است که شمائل جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم در تورات چنین بود «اکحل اعین حسن الوجه»^۴ و آن را برداشتند و به جای آن نوشتند «طویلا ازرق سبط الشعر»^۵ و بعضی چنین نقل

(۱) کتاب مقدس ترجمه مؤده/سفر تکوین/فصل ۲۷/۱۸-۲۴

(۲) کتاب مقدس ترجمه مؤده/سفر خروج/فصل ۳۲/۵

(۳) انیس الاعلام فخر الاسلام/ج ۳/ص ۱۷

(۴) سیاه چشم با چشمانی درشت و زیباچهره

(۵) دراز قد چشم آبی با موهای صاف و لخت

و في رواية عكرمة عن ابن عباس قال إن أحبار اليهود وجدوا صفة النبي ص مكتوبة في التوراة أكحل أعين ربعة حسن الوجه فمحوه من التوراة حسدا و بغيا لله

کردند «طویل عظم البدن و البطن اصهب الشعر»^١ و حکم به رجم را برداشتند و به جای آن چهل تازیانه گذاشتند، و حکم قتل را در قصاص برداشته و به جای آن دیه نوشتند، و از این رقم بسیار است که در محل خود ضبط شده.

فأتاهم نفر من قريش فقالوا أ تجدون في التوراة نبيا منا قالوا نعم نجده طويلاً أزرق سبط الشعر ذكره الواحدي بإسناده في الوسيط (بحار الانوار/ج ٩/ب ١/ص ٦٥)
(١) دراز قدر درشت هیکل و شکم بزرگ مو قرمز.

قال الإمام عليه السلام قال الله عز و جل هذا لقوم من هؤلاء اليهود كتبوا صفة زعموا أنها صفة النبي صلوات الله عليه و هو خلاف صفته، وقالوا للمستضعفين منهم: هذه صفة النبي المبعوث في آخر الزمان: إنه طويل، عظيم البدن و البطن، أصهب الشعر، و محمد صلوات الله عليه بخلافه، و هو يجيء بعد هذا الزمان بخمسائة سنة. و إنما أرادوا بذلك لتبقى لهم على ضعفائهم رئاستهم، و تدوم لهم منهم إصابتهم و يكفوا أنفسهم مئونة خدمة رسول الله ص و خدمة علي عليه السلام و أهل خاصته. فقال الله تعالى: فويل لهم مما كتبت أيديهم من هذه الصفات المحرفات المخالفات لصفة محمد صلوات الله عليه و علي عليه السلام، الشدة لهم من العذاب في أسوأ بقاع جهنم و ويل لهم الشدة لهم من العذاب ثانية مضافة إلى الأولى مما يكسبون من الأموال التي يأخذونها إذا أثبتوا عوامهم على الكفر بمحمد رسول الله، و الجحد لوصية: أخيه علي ولي الله عليه السلام (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام)
ص ٣٠٢/ سورة البقرة/ الآيات ١٧٨ إلى ٧٩/ ح ١٤٥)

[سبب] چهارم، آنکه تورات از کتب منسوخه است که باید از احکام و آدابش دست برداشت، به تفصیلی که مقام ذکرش نیست. و این وجوه، سبب سقوط و بی اعتباری او است. بلکه پاره‌ای از آن سبب [هست] اند برای داخل شدن در کتب ضلال که باید آن را تلف کرد. چنانچه شیخ طوسی «ره» در مبسوط بعد از حکم به اتلاف کتب ضلال فرموده:

و حکم التوراة و الإنجیل هکذا [کالکاغذ] فانه یمزق لانه کتاب
مغیر مبدل.^۱

و علامه و محقق ثانی و جماعتی جهت بی اعتباری [تورات] را وجه
اخیر دانسته [۱] اند.^۲

(۱) المبسوط في فقه الإمامية/ج ۲/ص ۳۰

(۲) مقصود نویسنده این است که علاوه بر وجوهی که برای بی اعتباری تورات بیان شده، أعلام یاد شده به نسخ تورات نیز تصریح کرده اند. از جمله:

و کذا کتب التوراة و الإنجیل، لأنها مبدلة محرقة، فلا يجوز الانتفاع بها، وإنما تقر في أيدي أهل الذمة، لاعتقادهم، كما يقرّون على الخمر. (تذكرة الفقهاء/ج ۹/ص ۱۲۷/مسئله ۷۸)

و لو أوصى بشيء تكتب به التوراة أو الإنجیل أو الزبور أو غير ذلك من الكتب القديمة، بطلت الوصية، لأنها كتب محرقة مبدلة منسوخة. (تذكرة الفقهاء)

و اگر کسی وجه [بی اعتباری] آن را به لفظ تحریف ذکر نموده، مراد تمام یا بعضی از آن وجوه است، به مناسبتی که بر اهل لسان مخفی نیست، جز وجه اخیر که فی الجملة خفایی دارد، نه نقصان و دارا نبودنش تمام منزل بر موسی عليه السلام را. [اما آن چه در مورد قرآن اتفاق افتاده نقصان است، نه وجوه یاد شده].

و بر خبیر بصیر مخفی نیست که علما در مقام ردّ بر یهود، جهت بی اعتباری را وجوه مذکوره دانسته اند که هیچ یک از آن ها در قرآن مجید موجود نیست.

الفقهاء/ج ٩/ص ٣٩٠/مسئله ٢٣٤

يحرم حفظ كتب الضلال و نسخها لغير النقض أو الحجة و تعلّمها، و نسخ التوراة و الإنجيل، لأنّهما منسوخان محرّفان، و تعلّمهما و تعلّمهما حرام، و أخذ الأجرة على ذلك. (تذكرة الفقهاء/ج ١٢/ص ١٤٣/مسئله ٦٤٩)

السابع: حفظ كتب الضلال و نسخها لغير النقض أو الحجة، و نسخ التوراة و الإنجيل، لأنّهما منسوخان (نهاية الإحكام في معرفة الأحكام/ج ٢/ص ٤٧١) هذان من كتب الضلال، بل من رؤوسهما لكونهما محرفين، فكان يغني عنه ما سبق، و كأنه أراد التنبيه على انهما في أصلهما ما كانا ضلالا، أو أنّ المنسوخ بعد النسخ يخرج عن كونه حقا. (جامع المقاصد في شرح القواعد/ج ٤/ص ٢٦) أما كتبة التوراة فإنها مع كونها منسوخة محرّفة لا يبعد الجواز لو أريد بكتبتها النقض و الحجة. (جامع المقاصد في شرح القواعد/ج ١١/ص ٢٦٠)

اما وجه اول، پس واضح است و در سؤال ثانی اشاره می شود و همچنین [وجه] دوم و چهارم.

و اما [وجه] سیم پس مخفی نماند که چند نفر از علمای اعلام، اجماع نقل کرده اند بر عدم زیادتی در قرآن و این در سوره و آیه محقق است، و همچنین در کلمه، با جهل به موضع آن و منافاتش با فصاحت و بلاغت.

و اما با عدم ضرر [به فصاحت و بلاغت]، پس اجماع معلوم نیست، بلکه جماعت کثیری قائلند به آن از قدما.

قال الشيخ المفيد في المقالات:

فأما الزيادة [فيه] فمقطوع على فسادها من وجه و يجوز صحتها من وجه. فأما ^١ وجه الذي نقطع ^٢ على فسادها أن يمكن لأحد من الخلق زيادة مقدار سورة فيه على حد يلتبس به عند أحد من الفصحاء و أما الوجه الجواز ^٣ و هو أن يزداد فيه الكلمة و الكلمتان

(١) در مصدر «اما» ندارد.

(٢) در مصدر «أقطع» آمده است.

(٣) در مصدر «مجوز» آمده است.

(٤) در مصدر «فهو» آمده است.

و الحرف و الحرفان و ما أشبه ذلك مما لم^١ يبلغ حد الإعجاز [و يكون] ملبسا^٢ عند أكثر فصحاء بكلم القرآن إلا^٣ أنه لابد متى وقع ذلك من أن يدل الله تعالى^٤ عليه و يوضح لعباده [عن] الحق فيه و لست أقطع على كون ذلك بل أميل إلى عدمه و سلامة القرآن منه^٥ و معى بذلك حديث عن الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام و هذا المذهب بخلاف ما سمعناه عن بنى نوبخت رحمهم الله من الزيادة فى القرآن و النقصان فيه و قد ذهب إليه جماعة من متكلمى الإماميه و أهل الفقه و الاعتبار، انتهى^٦.

و مراد از بنى نوبخت معروفین علمای متکلمین شیعه‌اند و در غیبت صغری بوده‌اند و شیخ در مقالات بسیاری از اقوال ایشان را نقل می‌کند و جلالت قدر ایشان در کتب رجالیه مشروح [نقل شده است] مثل ابوسهل و صاحب یاقوت که علامه [آنها را] شرح کرده و [همچنین] حسین بن روح نایب سیّم و حسن بن موسی صاحب مقالات و فرق و

(١) در مصدر «لا يبلغ» آمده است.

(٢) در مصدر «ملبسا» آمده است.

(٣) در مصدر «غیر» آمده است.

(٤) در مصدر «تعالی» نیست.

(٥) در مصدر «عنه» آمده است.

(٦) أوائل المقالات ص ٨١

غیرهم. [مقصود] از زیاده همان زیاده‌ی غیر مضر به فصاحت و إعجاز است، از [زیاده] کلمه و حروف.

و مقداری از آن لازمه‌ی مذهب محققین از علما است که قرائت قرآن منزل بر یک نهج بوده و این اختلافات [موجوده‌ی در میان سبعة یا عشرة و غیر ایشان از روی اختلاف روات و اجتهاد قراء است.

چرا که بسیار [ی از] حروف و کلمه در بعض قرائت هست که در دیگری نیست و لکن نه به نحوی که در آن ضرری در دین و خللی در عقاید و اعمال و عیبی در فصاحت و بلاغت و تناقض و اختلافی در مطالب قرآن لازم آید، مثل آن که در قرائت ابن کثیر در آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ...»، «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» خوانده، مطابق مصاحف مکه معظمه و در قرائت باقی قراء و سایر مصاحف، کلمه «من» [وجود] ندارد و از وجود آن تغییر معنی و نقصی پیدا نشود.^۱

و در اخبار به این مطلب اشاره شده که در قرآن زیادتی نیست، مگر حروفی که از خطای کُتاب پیدا شده و مواضع آن حروف، در اخبار مشخص شده [است].

۱) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (التوبة/ ۱۰۰)

و در سؤال بعد بیشتر از این توضیح بیاید.

پس ظاهر شد که اعتراض این یهودی، کاشف است از غایت جهل و عدم اطلاع او بر حال کتاب خود و کلمات علمای اسلام و مغرور شدن او به استعمال لفظ تحریف در این دو موضع و در ندانستن سبب بی اعتباری تورات موجود و این که مجرد فقد بعضی از سوره و آیات و حرمان مسلمانان از فیض آنها، ضرری [و نقصی]^۱ به اصل دین نرساند و مانع از خیر و منافع و إعجاز [قرآن] موجود نیست.

چه بسیار از خیرات که به سبب سوء کردار بعضی از مسلمانان، از تمام ایشان برداشته شده که اعظم آنها منافع سلطنت ظاهری امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

و کسی تا [به] حال دعوا نکرده درستی و راستی گفتار و کردار همه مسلمانان را و منزّه بودن افعال و اقوالشان از ورود طعن و اعتراض، با شنیدن و دیدن و دانستن آن که غالب آنان در همه اعصار و اعوام، تابع هوا و نفس و شیطانند.

چگونه محل ایراد نشوند گروهی که نبی ایشان [در غدیر خم] هفتاد روز قبل از وفات در محضر هفتاد هزار نفر برای خود خلیفه تعیین

(۱) در مصدر «نفعی» آمده است، ولی صحیح آن است که اصلاح کردیم.

فرماید و در روز وفات هفتاد، بلکه هفت نفر، اطاعت آن فرمان نکنند و به عهدی که کردند وفا نکنند؟!]

و نهایت آنچه از نقص قرآن لازم آید، سوء کردار پاره‌ای از مسلمین [است].

و اما بر دین احمدی و شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که جامع کمالات همه ادیان [است] و منزّه [است] از هر عیب و نقص و فساد در عقل و مال و عرض و جان، ابدًا عیبی و منقصتی لازم نیاید. چنانچه پوشیده نیست بر هر منصف خبیر.

و چون [که] ما جماعت شیعی را که مدخلیتی در نقص قرآن نیست، امید که ضمن کلمات و اقوال ائمه طاهرین علیهم السلام با تلقی و قبول و عمل به آن‌ها، از منافع و خیرات مطالب محذوف، محروم نباشیم. و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله.

سؤال دوم: [آیا تحریف، اخذ دین را ناممکن نمی‌سازد؟]

و نیز یهودی گفته که مسلمانان از پیغمبر خود نشانه و یادگار و دستور العمل برای امور معاش و معاد خود ندارند، جز قرآنی که آن را به آن جناب نسبت دهند.

و خود می‌گویند که سند آن [قرآن] منتهی می‌شود به جماعتی [از

منافقین] که در شرع واقعی و احترامی برای کلام ایشان نیست.
پس برای نسبت دادن ایشان قرآن را به نبی خود، راهی ندارند.
جواب و بالله التوفیق.

سخن در قرآن از این حیثیت در چند مقام هست:
اول، در بودن تمام این [قرآن] موجود از خداوند، به توسط آن جناب
ﷺ.

دوم، دارا بودن موجود از قرآن، تمام آنچه را که نازل شده بر آن جناب
ﷺ.

سیم، مطابق بودن ترتیب سور و آیات موجود، با ترتیب منزل بر آن
جناب ﷺ.

چهارم، موافق بودن هیئات و کیفیات کلمات و آیات موجوده‌ی در
قرآن، از اعراب و بناء و مدّ و ادغام و فکّ و امثال آنها، با کیفیت
قرائت آن جناب ﷺ که هیئت اصلیه و کیفیت مُنزله‌ی قرآن است.

[مقام اول]

اما بودن اصل این قرآن، که قوام آن، چنانچه بیاید، به ماده حروف و
حرکات بینّه‌ی او است و نحوی از اعراب که مطابق قانون عربیت
باشد، از آن جناب ﷺ و انتساب آن به مقدس حضرتش، قطع نظر

از آن سه مرحله، پس امری است محقق و معلوم، مثل^۱ وجود آن جناب که اثباتش محتاج به سند و بیان طریق نیست.

بلکه بر سایر ملل و نحل نیز مکشوف و هویدا است، چنانچه «هنری مارتن» انگلیسی در رساله ردّ بر مسلمین می‌گوید که:

دعوی آن جناب نبوت را و آوردن او قرآن را معجزه، خود هر دو که متواتر است، اما نه از اخبار اهل اسلام، بل به اعتبار خبر دادن ارباب تواریخ نصاری.

و در جمیع طبقات، علما و مفسرین بودند و پیوسته با یهودی و نصرانی در مقام محاجّه و معارضه و تحدّی به همین قرآن بوده‌اند و در مقام ردّ طعن و ایراد آن‌ها و سایر اصحاب مذاهب فاسده بر قرآن، جوابها نوشته‌اند تا قریب به عهد صحابه.

و این سور و آیات موجوده را پیشتر، صحابه شنیده بودند از آن جناب، بعضی در حفظ [داشتند] و بعضی نوشته بودند و [همه صحابه] در شنیدن و شناختن شریک بودند و لهذا در وقت جمع اول که در عهد ابوبکر بود، احدی از صحابه انکار آیه‌ای از آیات موجوده را نکرد، با آنکه بسیاری [از صحابه] در امور [مختلف]، حضورا و غیابا بر یکدیگر ایراد می‌کردند، و این [عدم انکار آیات و سور قرآن توسط

(۱) در مصدر «و مثل وجود آن جناب...» آمده است.

صحابه] نبود، مگر از جهت وضوح و ظهور بودن تمام موجود از قرآن و ممکن نبودن ادخال سوره و آیه، در آن و محفوظ بودن موجود، ولو متفرقا، نزد ایشان.

[مقام دوم]

و آنچه معترض را به شبهه انداخته، شنیدن یا دیدن او است در کتب که جمع و ترتیب قرآن، از آن جماعت است. و جوابش آنکه غرض در جمع اول [قرآن]، مضاده و مقابله بود با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و مخفی کردن پاره‌ای از مناقب صریحه و مدایح مخصوصه آن جناب و اولاد طاهرینش علیهم السلام؛ چرا که می‌دانستند که تمام قرآن [که] مشتمل بر آنها [است]، نزد آن جناب هست و این خود یکی از فضائل خاصه است و بروز و ظهور از [آیات] منافی [منافقان] و مبطل دعاوی ایشان [است].

پس در صدد جمع و ضبط [قرآن] برآمده و به جهت سلطنت و اقتدار، این مقدار موجود [از قرآن] را که به اعتقاد خود ضرری برای ایشان نداشت، جمع کردند و از ما بقی اعراض نمودند.

و بعضی اعذار برای [آیات] ساقط شده مهیا کردند که اگر چیزی از آن [ساقط شده‌ها] ظاهر شود [که آنها] در جمع قرآن نیاور [ده] اند، [با

أعذارى] مثل «نسخ تلاوت» و غيره، [كار خود را توجیه کنند].
و در این جمع، هیا هو بر خلق نمودند^۱ که در نزد ما هم هست آنچه
در نزد آن جناب است، و غیر آنچه در نزد صحابه متفرق بود و ما جمع
کردیم، دیگر چیزی نیست و از این جهت آن جناب را بر ما فضلی
نیست و احتیاجی به او نداریم.

و در این ضمن، مقاصد خود را به دست آوردند، از اخفای مدایح
[امیرالمؤمنین عليه السلام] و مثالب [منافقان]، چ[را که] به جهت اقتدار و
شوکت، کسی از آن رقم آیات را نتوانست اظهار کند و خاصان نیز
مأذون نبودند بعد از منع و إعراض امیر المؤمنین عليه السلام [آیات حذف
شده را اظهار نمایند].

چنانچه استاد المحققین مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله
تعالی مقامه تصریح فرمودند در عبارتی^۲ که بعد نقل می شود از ایشان.^۳
و همین نکته سرّ باطنی قرار دادن ایشان بود و شاهد برای داخل
کردن هر آیه در قرآن که هر چه را بخواهند داخل نکنند، معذور باشند،

(۱) در مصدر این گونه است: «در این جمع و هیا هو بر خلق نمودند...»

(۲) در مصدر این گونه است: «تصریح فرمودند و عبارتی...»

(۳) در مقام چهارم کلام ایشان خواهد آمد.

اگر چه در ظاهر برای آن عذر دیگر ابداء کردند.^۱
و بالجمله بر متأمل پوشیده نیست که آنچه [از آیات قرآن در جمع
اول] در آن محضر حاضر شده بود و جمع کردند، به واسطه یا بدون
واسطه شنیده بودند.^۲

علاوه بر آنکه ادخال [آیات مجعول، مشابه و] سنخ آیات [واقعی
قرآن]، مقدور ایشان نبود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام و خاصان از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [نیز]
در این مطلب [یعنی شنیدن آیات جمع شده] با آن ها شریک بودند.
چرا که اگر ایشان، تمام آن [آیات] را از آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده
بودند و منسوب به آن حضرت نمی دانستند - با آنکه در حضور و
غیاب، مکرر بر افعال و اقوال آن ها طعن می زدند - [در این صورت

(۱) این پاراگراف گویا نیست اما مفهوم آن نزدیک به این است که:

راز پنهان منافقین، در إعراض از برخی آیات، پنهان کردن آیات مدح
امیرالمؤمنین علیه السلام و آیات مثالب منافقین بود، هر چند در ظاهر اعداری مانند
نسخ تلاوت و... تراشیدند.

(۲) متن این گونه است: «جمع کردند، بر احدی پوشیده نیست و نبود که خود به
واسطه یا بدون واسطه شنیده بودند.»

اصحاب به آنها اعتراض می کردند. اما هیچ^۱ گاه^۱ شنیده نشده که در سوره یا [در] آیه [ای] ایراد کنند که از قرآن نیست، و این نبود مگر پس از وضوح و ظهور بودن تمام [قرآن] موجود از آن جناب [عَلَيْهِ السَّلَام] در نزد همه، بلکه به خط خود مکرر آن را نوشت^۲ بود^۳ اند.

و آنچه [امیرالمؤمنین ع] و اصحاب خاص، اشکال و [ایراد می کردند، در اسقاط و داخل نکردن پاره ای از آن [آیات]، در آنچه جمع کردند، [بود].

چنانچه در جمع ثانی [قرآن] که در عهد عثمان بود، به جهت بعضی اغراض، این ترتیب داده شد، و باز بعضی از آن [آیات] به اعتقاد آنکه از تأویل [قرآن و] یا منسوخ التلاوه است، ساقط شد.

[مقام سوم]

و به اتفاق خاصه، بلکه عامه، ترتیب قرآن امیرالمؤمنین ع خلاف ترتیب موجود است.

شیخ مفید در کتاب مقالات می فرماید:

فأما القول فی التألیف فالوجود یقتضی فیه بتقدیم المتأخر و تأخیر المتقدم و من عرف الناسخ و المنسوخ و المکی و المدنی،

(۱) در مصدر «گاهی شنیده نشده...» آمده است.

لم يرتب بما ذكرناه^۱.

و در موضع دیگر می فرماید:

و اتفقوا، [ای الامامیه] أن أئمة الضلال خالفوا في كثير من تأليف

القرآن و عدلوا فيه عن موجب التنزيل و سنة النبي ﷺ^۲.

و در این دو مقام [دوم و سوم، یعنی این که قرآن موجود تمام منزل نیست و ترتیب نیز ترتیب پیامبر نیست، اشکال و] کلام معترض [یهودی جا] دارد.

و لکن ضرری بر دین و طعنی بر اسلام نمی شود، جز ایراد بر سوء و قبح افعال جمعی که ما نیز بر ایشان طعن می زنیم و ایراد کنیم که خود و ما را از بسیاری از خیر قرآن محروم کردند. اگر چه که ما رجا داریم که از برکت ائمه طاهرین علیهم السلام محروم نمانده باشیم.

[مقام چهارم]

و مثل آن دو مقام است مرحله ی چهارم، چه ظاهر است که قرآن مجید به زبان عربی و به قانون و قواعد لسان عرب نازل شده و از این

(۱) أوائل المقالات ص ۸۱

(۲) أوائل المقالات ص ۴۶

جهت مضاده و مخالفتی [قواعد لسان عرب] ندارد.
و اگر تصرف و اجتهاد علمای عربیت در آن نبود هر که از اهل لسان
یا [هر که] دانا بود به قواعد عربیه، قرآن مجید نزد او مثل سایر کتب
مؤلفه به لسان عرب بود که در خواندن و استنباط مطالب از آن، برای او
تعبی نداشت.^۱

و لکن چون آن جماعت به اختلاف مشرب، هر کسی در جاهای
قابل وجوه مختلفه از اعراب و غیره، نحو [خاصه]ی [از اعراب را] معین
کرده که مطابق قانون لسان است و علاوه آن را نسبت به آن جناب [ﷺ]
این مطلب، آن جناب امت را به حال خود وا گذاشته [است].
[در حالی که چنین نیست] بلکه پیامبر ﷺ تنها [قسم معینی از
وجوه مختلفه ممکنه]ی آن را اختیار فرموده [است].
و چون که آن وجه معین، مشتبه [شده] و درست به دست نیامده و

(۱) این پاراگراف گویا نیست، اما ممکن است مقصود ایشان این باشد که:
فهم قرآن و استنباط از آن، برای اهل لسان و یا غیر عرب دانا به عربیت، مشکل
نیست. بلکه همانند سایر کتب عربی آسان است.
اما ممکن است برخی از اجتهادات خود ساخته‌ی صرفیین و نحویین، فهم قرآن
را مشکل سازد و شبهاتی در فهم قرآن ایجاد کند.

به اعتقاد جمله‌ای از علمای امامیه از وجوه قراء سبعة یا عشرة بیرون نیست، لهذا فرمودند از آن‌ها تجاوز نکنند و هر کدام [از قرائتها] را اختیار کنند، کافی است در ادای تکالیف متعلقه به قرآن.

پس اگر کسی دعوا کند انتساب قرائت هر یک از آن‌ها را به آن جناب مخصوصا، کلام معترض در این نیز وارد [است] و لکن طعنی در دین و قرآن لازم نیاید.

چرا که قرآنیت قرآن منزل علی نحو الإعجاز که قائم است به آن فصاحت و بلاغت و جزالت^۱ و إعجاز و تحدی، و محلی است برای استنباط احکام، متوقف نیست برای محققین، جز بر ماده‌ی کلمات و حرکات و حروف آن، با مطابقت هیئتی از هیئات قواعد لسان عرب. و این مطلب را توقفی نباشد به مراجعه آرای قراء و کلمات ایشان، مگر آن که معلوم شود آن جناب [صلی الله علیه و آله] بعضی یا تمام آن را به نحوی مخصوص قرائت نموده که باید متابعت کرد.

و لکن این تکلیف و حکمی است جدید، مثل سایر فروع جزئی، و بعضی از علما در وجوب تأسی [به پیغمبر]، در این مقامات اشکال فرموده.

و بر فرض وجوب [تأسی در این مقام]، نه آن است که در صورت تخلف صدمه‌ای بر قرآنیت قرآن برسد.

بلکه سید مرتضی «ره» بالحن [و اشتباه قرائتی] که تغییر معنا ندارد، ضرری در آن ندیده.

پس ظاهر شد که آنچه از آن جناب به یادگار مانده اصل قرآن موجود است که در وضوح و ظهور محتاج به سند و طریق نیست و نبوده. و آنچه محتاج و منتهی است سند آن به آن جماعت، یکی از آن سه مرحله است که ما نیز بر آن‌ها طعن بزنیم.

و مناسب است در این جا نقل عبارتی از سلطان المحققین و افضل العلماء الربانین الاستاد الاعظم الشیخ مرتضی اعلی الله مقامه که در مبحث قرائت از کتاب صلاة در مقام طعن بر قراء ذکر فرموده‌اند که در آن تصریح [کرده] است بر این که جمع قرآن موجود، از آن جماعت منافقین است و این که ایشان هر چه خواستند حذف کردند و تغییر دادند و اعتباری نیست به فعل ایشان.

و البته مقصودشان [یعنی مقصود شیخ انصاری] در بی اعتباری همان است که [پیش از این] ذکر شد.

قال [ابن] الجزري في كتابه - على ما حكى عنه - : كل قراءة وافقت

العربية و لو بوجه، و وافقت أحد المصاحف الثمانية^١ و لو احتمالا و صحّ سندها فهي القراءة الصحيحة، سواء كانت من السبعة أم غيرهم إلى أن قال: هذا هو الصحيح عند أئمة التحقيق من السلف و الخلف، لا نعرف من أحد منهم خلافه، و ما عداها ضعيفة أو شاذة أو باطلة انتهى. ثم صرح في آخر كلامه بأنّ السند لا يجب أن يتواتر، و أنّ ما قيل: من أنّ القرآن لا يثبت إلّا بالتواتر، لا يخفى ما فيه.^٢

و أنت خبير بأنّ السند الصحيح - بل المتواتر باعتقادهم - من أضعف الأسناد عندنا، لأنّهم يعتمدون في السند على من لا نشك نحن في كذبه.

و أمّا موافقة أحد المصاحف الثمانية^٢ فهي أيضا من الموهنات عندنا سيما مع تمسكهم على اعتبارها بإجماع الصحابة عليها الذين جعل الله تعالى الرشد في خلافهم حيث أنهم غيروا من القرآن ما شاءوا و لذا أعرضوا عن مصحف مولانا و مولاهم امير

(١) در نسخه خطی رساله «الثمانية» است اما در الصلاة شيخ «العثمانية» آمده است.

(٢) النشر في القراءات العشر ص ٩ (پاورقی کتاب الصلاة شيخ انصاری)

(٣) در نسخه خطی رساله «الثمانية» است اما در الصلاة شيخ «العثمانية» آمده است.

المؤمنين ﷺ لما عرضه عليهم فأخفى لولده القائم فداه ابي و امي^١
و طبخت^٢ المصاحف الآخر لكتاب الوحي.

فلم يبق - من الثلاثة المذكورة في كلام [ابن] الجزري، التي هي
المناط في صحة القراءة دون كونها من السبعة أو العشرة، كما صرح
[هو] به في ذيل ما ذكرنا عنه - ما نشاركهم في الإعتماد عليه، إلا
موافقة العربية التي لا تدلّ إلا على [عدم] كون القراءة باطلة، لا
كونها مأثورة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

مع أنّ [حكاية] طبخ^٣ عثمان ما عدا مصحفه من مصاحف كتاب
الوحي، و أمره - كما في شرح الشاطبية - كتاب [المصاحف] عند
اختلافهم في بعض الموارد بترجيح لغة القريش، [معللاً] بأن أغلب
القرآن نزل عليها، الدالّ على أنّ كتابة القرآن و تعيين قراءتها وقعت
أحياناً بالحدس الظنيّ بحكم الغلبة، وجه مستقل في عدم التواتر.

(١) در مصدر این عبارت نیست: «من الموهنات عندنا... فآخى لولده القائم فداه

ابی و امی»

(٢) در مصدر «طبخوا» بدل «طبخت» آمده است.

در پاورقی مصدر آمده است: کذا ظاهراً، و الكلمة غير واضحة، من طابخ الأمر
طبخاً: أفسده، و يحتمل «طلخ» و هو بمعنى إفساد الكتاب، انظر لسان العرب ٣:
٣٩ و ٣٨، مادّتي: «طبخ» و «طلخ».

(٣) در مصدر «طبخ» بدل «طبخ» آمده است.

و لعلّه لذلك كلّهُ أنكر تواتر القراءات جماعة من الخاصة و العامة^۱
انتهی موضع الحاجة من كلامه طاب ثراه.
و در چند سطر قبل فرموده:

و أمّا الأخبار الآمرة بالقراءة كما يقرأ الناس و نحوها: فملاحظتها
مع الصدر و الذيل تكشف عن أنّ المراد حذف الزيادات التي كان
يتكلّم بها بعض أصحاب الأئمة بحضرتهم صلوات الله عليهم إلى
أن يقوم القائم رُوحی و روح العالمين فداه و عجل الله فرجه، فيظهر
قرآن أمير المؤمنين عليه السلام^۲.

سؤال سیّم: [با عدم تواتر، چگونه قرآن معجزه است؟]

و نیز یهودی خیالی گفته که از پیغمبر مسلمانان معجزه به تواتر
معلوم نیست، جز قرآن که دعوا کنند که آن معجزه نبی ما است که باقی
مانده.

و به انتهای سند آن، چنان چه گذشت، به آن جماعت که
اطمینانی نیست به صدق اخبار ایشان، [لذا] معجزه برای پیغمبر خود
نتوانند ثابت نمود.

(۱) کتاب الصلاة للشيخ الأنصاري ج ۱ ص ۳۶۱

(۲) کتاب الصلاة للشيخ الأنصاري ج ۱ ص ۳۶۰

[جواب اول:]

جواب اما اولاً پس گذشت ظهور [و] وضوح انتساب قرآن موجود به آن جناب، و این که [در طبقه اخیره تواتری ندارد و این که] توسط آن جماعت [منافقین] در طبقه اخیره [به ما رسیده است، ضرری به قطعیت انتساب قرآن به پیامبر ﷺ نمی‌رساند و] تواتر در مراتب دیگر قرآن است که ذکر شد.

[جواب دوم:]

و ثانیاً صدق نبوت هیچ پیغمبری متوقف بر بقای معجزه [ای] که آورده است، نیست، چنان چه از جمیع انبیای گذشته، از اولو العزم و غیره، معجزه باقی نمانده [است].

و دعوی مسلمانان، بقای معجزه‌ی نبی خود را، اظهار فضیلت زائدی است برای پیغمبر خود که برای پیغمبران سلف نبوده، نه به جهت توقف نبوتش بر آن.

و آن چه بر ایشان لازم است اثباتش در مقابل خصم، آوردن آن جناب است معجزه‌ی مطابق دعوی خود، چه باقی مانده یا [باقی] نمانده [باشد].

و به هر طریق که سایر ملل که معجزه برای نبی خود ثابت کنند،

بہتر و بیشتر و روشن تر از آن را مسلمانان دارند، چنان چه در کتب مبسوطہ ذکر شدہ.

[جواب سوم:]

ثالثاً معجزہ بودن قرآن مجید متوقف است بر چند امر کہ هیچ کدام از آن متوقف بر بقای قرآن نیست کہ اگر العیاذ باللہ تمام نسخ قرآن از میان مسلمانان برخواستہ شود، از اثبات معجزہ بودن آن عاجز نباشند. [امر] اول، ظہور آن جناب در مکہ معظمہ و دعوای رسالت از جانب خداوند بہ سوی خلق^۱.

[امر] دوم،^۲ آوردن آن جناب قرآن [را] در مقام آوردن معجزہ و معارضہی با کفار و ادعای این کہ این را خدای بر من نازل کردہ و کسی مانند آن نتواند آوردن.

[امر] سیّم، آن کہ عرب در طول مدت نبوت آن جناب و بعد از آن

(۱) بہ سخن دیگر اخلاق و گفتار و کردار پیامبر ﷺ، در اوج رذائل اخلاقی و

انحرافات رفتاری جامعہ آن زمان، خود از بزرگترین معجزات است. ہمین

معجزہ بہ تنہایی برای اثبات نبوت حضرتش کافی است.

(۲) باید توجہ داشت کہ مجموع امر دوم تا پنجم مکمل یکدیگرند نہ این کہ ہر

کدام معجزہی مستقلی باشند.

مانند آن نیاوردند.

[امر] چهارم، آن که نیاوردن ایشان مانند قرآن در مقام معارضه از روی عجز و تعذر بود، نه از روی اعراض و بی‌اعتنایی.

[امر] پنجم، آن که این عجز و تعذر، خارق عادت است، چه این عجز، یا از جهت بودن قرآن است در مقام فصاحت و بلاغت در درجه‌ای که بشر را توانایی آوردن مانند آن نیست، چنان چه طریق جمهور علما است در اثبات إعجاز قرآن از این جهت.

یا از جهت صرف کردن خداوند است ایشان را از این عمل، هر چند قدرت داشتند بر آن که اگر منع خداوندی نبود مانند آن می‌آوردند، چنان چه سید مرتضی «ره» فرموده است.

و در هر صورت خرق عادت ثابت [می]‌شود.

واحدی از ارباب ملل و نحلل را در امر اول و دوم شبهه نیست و در نزد همه مکشوف و هویدا است، مثل ظهور امر پنجم در نزد ارباب عقول و فهم و دانش.

و شبهه‌ای که یهود و نصاری کرده و می‌کنند، گاهی در امر سیم است که از کجا عرب مانند آن نیاورده، شاید آورده و به ما نرسیده و از مجرد نرسیدن پی نتوان برد به نیاوردن، و گاهی در امر چهارم است که شاید نیاوردن از روی بی‌اعتنایی و اعراض باشد، نه به جهت عجز که

خواستند و برخواستند و نتوانستند.

و جواب این دو شبهه، در کتب نبوت خاصه مشروح [آمده] است که به حسب عادت محال است مانند آن آورده باشند و به ما نرسیده باشد، با وجود این همه اعدا از اهل کتاب و مشرکین که در صدد تضییع و تکذیب بودند.

چنان چه هیچ عاقلی باور نکند که از آوردن مانند یک سوره مسامحه و مضایقه کنند با قدرت، که به آن باطل می شد تمام دعاوی آن جناب صلی الله علیه و آله به فرموده خودش، و خود را در معرض قتال و جدال و نهب و غارت اموال و سبی نساء و اطفال درآورند.

و با تمامیت این مقدمات، ثابت شود معجزه بودن آن قرآن که آن جناب آورده بود و به آن تحدی فرمود و احدی را شبهه در آن نیست، چه حال موجود باشد یا نباشد.

بلی اگر نعوذ بالله تمام آن [یعنی قرآن] از میان مسلمانان برود و کسی چیزی آورد و دعوا کند که این مانند آن است در حکمت بالغه، واجب است ظهور مقداری [از قرآن] که به آن باطل شود آن دعوا، اگر منحصر شود راه بطلان آن [دعوا] به وجود قرآن.

[جواب چهارم:]

و رابعا تحدّی به قرآن، چنان چه از آن جناب شد برای اثبات نبوت خود، از عهد آن جناب تا حال و از حال تا آخر دنیا، به همان نحو برای هر مسلمی در مقام مخاصمه‌ی با هر کافری ممکن [است] و به آن اثبات نبوت نبی اکرم خود را تواند کند، به^۱ این که گویند: «نبی ما محمد ﷺ [است] و معجزه او این قرآن موجود [است] که احدی تا کنون مانندش نیاورده و نخواهد آورد.»

و اما عجز [از] آوردن [مانند قرآن] که به او معجزه و خارق عادت [محقق] می‌شود، پس امری است وجدانی.

و این خارق عادت، ممتنع است که از غیر آن جناب باشد که به او نسبت داده در مقام تحدّی، به این که از خود آن شخص باشد یا از ثالثی، چه لازم می‌آید تدلیس در معجزه و آن، مثل بروز معجزه در دست کاذب، قبیح است. پس محال باشد تمکین دادن خداوند مکلف را بر آن.^۲

(۱) در مصدر «با» بدل «به» آمده است.

(۲) مقصود نویسنده این است که اثبات نفس إعجاز قرآن، برای اثبات انتساب

قرآن به پیامبر ﷺ کفایت می‌کند. زیرا بر حسب حکمت الهی، محال است

پس نفس إعجاز دلیل باشد بر انتساب قرآن به آن جناب، نه به عکس که اولاً انتساب را به نحوی باید ثابت نمود، تا إعجاز محقق شود که اگر نشد کار إعجاز لنگ شود.

ما صدق دعوی رسالت آن جناب را...^۱ به [واسطه خود إعجاز] قرآن فهمیدیم، چه رسد به صدق راوی از آن جناب!

سبحان الله! این یهودی گرفتار کدام مسلمان شده که راه إعجاز قرآن را گم کرده و به جهت احتمال انتهای سند آن به بعضی از منافقین، تصور خلل در إعجاز کرده و ندانسته که قرآن معجزه نبی ما است؟!

هر چند یک نفر آن را روایت کرده باشد، چه به این وجه، چه به وجوه آینده، صحت سند را در آن مدخلیتی نیست.

چه بسیار بود در عهد آن جناب و در عصر ائمه علیهم السلام که منافقی یا فاسقی، واسطه‌ی رساندن معجزه بود به دیگری و محال بود که بتواند تدلیس کند و آن را به خود یا به دیگری نسبت دهد.

بلکه در اوائل امر، آحاد صحابه حامل بعضی از سور بودند و به

دروغگویی معجزه‌ی واقعی را به خودش منتسب کند و خداوند مانع او نگردد. چرا که اگر خداوند مانع نگردد، تدلیس در معجزه لازم می‌آید و موجب گمراهی مردمان می‌گردد و حجت بر خلائق تمام نمی‌گردد.

(۱) یک کلمه خوانده نشد.

قبائل می‌رساندند و به آن تحدّی می‌کردند.

و بالجمله اگر سند قرآن بالفرض منتهی شود به ابوهیره که یگانه دهر بود در کذب، به نفس إعجاز قرآن، ثابت می‌شود صدق او به نحو قطع در این اخبار [خاص]، هر چند در عمر خود غیر از دروغ سخنی نگفته باشد، چنان چه ثابت می‌شد صدق دعوای رسالت خود آن جناب به آن قرآن.

چرا که این قرآن معجزه، که آن را به آن جناب نسبت داده‌اند، یا از آن جناب است و هو المطلوب.

یا از خود راوی یا از ثالثی [است] و به همان برهان خبری که نفی می‌کند احتمال بودن قرآن را از غیر آن جناب با معلومیت ثبوت انتساب و این که ظهور آن به دست آن جناب بوده که شاید از غیر بوده و آن را به خود بسته، نفی می‌کند جزما احتمال اخیر را،^۱ چنان چه بر هیچ منصف بصیری پوشیده نیست.^۲

(۱) در مصدر «جزما و احتمال اخیر را» آمده است.

(۲) مقصود این است که اگر سند قرآن به پیامبر ﷺ ثابت نشود، باز هم ضرری نمی‌رساند. زیرا نفس معجزه بودن قرآن خود، انتساب آن را به پیامبر ﷺ ثابت می‌کند. لذا نتیجه این صورت با صورت معلومیت انتساب یکسان است.

[جواب پنجم:]

و خامساً إعجاز قرآن و تحدّی به آن موقوف نیست به تمام قرآن که اگر قدری از آن ساقط و در دست نباشد، نتوان اثبات کرد و محتاج نیست به تمام قرآن موجود، که اگر تمام اجزای آن بالفرض متواتر نباشد، نقص در معجزه پیدا شود.

بلکه کفایت می‌کند در مقام تحدّی و اثبات حقیقت دین اسلام و بطلان سایر ملل، وجود یک سوره، هر چند بسیار کوچک باشد، به نصّ آیه مبارکه «فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ»^۱.

و بعض سور مثل فاتحة الكتاب که تکلیف تمام مسلمین است که در شب و روز باید آن را چندین دفعه بخوانند در تمام عمر در جمیع اعصار، سند آن هزارها [برابر] از [حد] تواتر گذشته.

حتی در طبقه اخیر که تلقی از آن جناب کردند که اصحاب [هستند]، [تواتر محقق است].

و برای حجت و معارضه‌ی خصم، همین مقدار کافی [است برای این] که این سوره از آن جناب [بوده] و به آن تحدّی فرموده و تا حال مانند آن کسی نیاورده.

(۱) وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (البقرة/۲۳)

زیاده از این یهودی مثلاً حق سؤال [و اشکال] ندارد که از قرآن شما چیزی ساقط شده، یا سند تمام اجزای آن محقق نیست، یا پاره‌ای کلمات و حروف آن تغییر کرده [است، پس إعجاز آن ثابت نیست]. از این [دسته] اختلافات و بیشتر از آن، در میان مسلمین هست و هیچ طرف آن نفعی برای او ندارد که در آن حقیت دین یهودی و بطلان اسلام باشد. مثل آن که قبل از اقرار به رسالت در مقام تعیین خلیفه برآید.^۱

و [لی] اگر غرض توبیخ و تعییر است بر افعال بعضی از مسلمانان، کلامش حق [است]، اما ربطی به او ندارد، چه در آن وقعی [و عیبی] بر اسلام نباشد، چنانچه اشاره شد.

[جواب ششم:]

(۱) مقصود این است که صرف معجزه بودن اصل قرآن، برای اثبات حقانیت اسلام کفایت می‌کند و عدم تواتر آیات و یا وجود منافقین در سند آن، نفعی به حال یهودی ندارد.

اما این که در امر قرآن میان مسلمانان اختلاف شده، این امری است که در رتبه متأخر از اثبات حقانیت اسلام، قابل بررسی است و نه پیش از اثبات حقانیت اسلام. همچنان برای کسی به اسلام ایمان نیاورده، نوبت به کیفیت تعیین خلیفه نمی‌رسد.

و سادسا در قرآن مجید موجود، قطع نظر از فصاحت و بلاغت، چندین راه إعجاز است که هر کدام از آن‌ها به تنهایی کافی [است] در اثبات مطلوب و ظهور نسبت [قرآن به پیغمبر ﷺ] و صدق دعوی نبوت، و در بیشتر آن‌ها، وافی است یک آیه، چه رسد به سوره و تمام [قرآن].

[راه] اول، إخبار به غیب در مواضع بسیار و صدق تحقق آن، حتی نصرانی سابق الذکر^۱ اعتراف نموده به آن، در پنج یا شش موضع از آن. [راه] دوم، [خواص برخی از آیات قرآن در] شفاء از امراض و اوجاع. [راه] سیم، [خواص برخی از آیات قرآن در] دفع کید اعداء و شر دشمنان.

[راه] چهارم، خواص غیر متناهی در استعانت به آن، به خواندن [آیاتی از قرآن] یا [نوشتن آیاتی از قرآن در ظرفی و ریختن آب در آن و] خوردن [آن آب] یا نگاه [همراه] داشتن [آیاتی از قرآن]، [آثار دیگر خواندن آیات قرآن] مثل بیدار شدن در هر وقت از شب که بخواهد و جوده فهم و ذكاء و حفظ و وسعت رزق و حمل و ادای دین و امثال آن. [راه] پنجم، غضارت^۲ و تازگی [قرآن است به نحوی] که قاری [هیچ]

(۱) «داکتر اسکندر کیدس»

(۲) طراوت

گاهی از خواندنش ملالت نگیرد، هرچند هزار دفعه خوانده باشد.
[راه] ششم، علوم و معارف غیر متناهی که در عرب اثری و نشانی از آن نبود، بلکه در هر قرن علمای اعلام، بعد از تأمل به قدر قوت [استعداد خود]، مطالب بسیاری از آن استنباط نمودند که سال‌ها بر دیگران مخفی بود و هکذا.

و چون فتح باب این آثار و خواص برای هر کس، در هر وقت، برای هر مقصدی، سبب اختلال نظام بود که منافعی غرض از بعثت و اظهار معجزه است، لهذا باب [تأثیر] آن را به این نحو [کلی] مسدود فرموده [و تنها در مواردی که مطابق حکمت باشد، این آثار ظاهر می‌گردد].
ولکن [با وجود این]، در هر طبقه، آن قدر از انواع إعجاز مذکوره‌ی قرآن دیده و شنیده شده که از حد تواتر متجاوز است.

و چون به جهت قلت حاجت، کسی در صدد جمع و در مقام تفحص و ضبط برنیامده، بر بی بصیرتان فی الجمله مخفی مانده و هرگز نشود که بی تعب و رنج و تفتیش و زحمت، این مطلب عظیم به دست آید.

[جواب هفتم:]

و سابعاً مسلمانان در مقام اثبات نبوت نبی اکرم ﷺ و ابطال

سایر ادیان، ابدا محتاج به اثبات معجزه برای آن جناب نیستند، از قرآن و غیر آن، چه رسد به اثبات بقای آن.

چرا که از برای اثبات نبوت آن جناب طریق دیگر است که در احکام و ایتقان پست تر از معجزه نیست و آن، اخبار انبیای گذشته سلام الله علیهم است به آمدن آن جناب ﷺ و صادق بودنش در دعوی نبوت، چنانچه شرح آن و بیان کلمات ایشان و تطبیق آن ها بر آن جناب - به نحوی که برای منصف خبیر ابدا جای ریبه و شک نماند، به حمد الله - تعالی [فراوان است که پیشتر به آن اشاره کردیم].

[این مطلب] مثل سایر مطالب گذشته که در کتب علما موجود [است] و لکن محتاج است به مراجعه و نظر، که بی دردان در دین را فرصتی نیست. لهذا در این وادی شبهات افتاده خود و دیگران را به زحمت انداختند! والحمد لله.

[جواب هشتم:]

و ثامنا غیر از قرآن مجید که معجزه ی باقیه است، بسیاری دیگر [از معجزات] از آن حضرت ظاهر شده که عدد آن را بعضی به چهار هزار و چهارصد و چهل رساند [ه] اند، چنانچه ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده و خود سه هزار از آن را در آن جا ذکر کرده و از عهد تصنیف

آن کتاب تا حال، اضعاف آن از قبر مطهر و از توسلات به آن جناب ظاهر شده.

و اگر منضم شود به آن معجزات در حیات و ممات ائمه علیهم السلام و آثار دنیوی و اعمال نیک و زشت که آن جناب به آن‌ها خبر داده و ترغیب و ترهیب فرموده و کمتر کسی است که صدق بسیاری از آن را در خود یا در غیر خود ندیده یا نشنیده و همچنین کرامات علما و عباد و زهاد که هر یک از آن‌ها خود مستقلاً آیتی است برای وجود ذات مقدس خداوند تبارک و تعالی و معجزه‌ای است برای صدق رسالت آن جناب، البته از حد احصاء و عدد تجاوز خواهد نمود.

و اگر هر یک از آن‌ها به حد تواتر لفظی نرسیده و شروط مقررہی در آن، در او جمع نشده، لکن قدر مشترک آن‌ها تواتر معنوی است. و بسیاری از آن‌ها محفوف است به قرائن قطعی و شواهد جزمیه که با نظر منصفانه در آن، قطع [به درستی آن] حاصل شود، اتقن و اوضح از قطع در بیشتر متواترات معنویه که عامه خلایق در آن‌ها جزم پیدا کنند.

بلکه در هر عصر اگر طالب حق، تفحص کند از معجزات آن جناب بلا واسطه یا به واسطه صلحا، [معجزات فراوانی را] به دست خواهد آورد به اسانید متقنه‌ی محکمه که به منزله‌ی احساس و

وجدانند، آن قدر که محتاج نخواهد شد به رجوع به معاجز سابقه. و پیوسته از دیدن آن‌ها جماعتی به شرف اسلام مشرف می‌شوند و از اخبار ایشان مکرر دیده و به حمد الله تعالی در کتاب «دار السلام» و کتاب «کلمه طیبه» و کتاب «جنة المأوی فی ذکر من فاز بقاء الحجة عليه السلام فی الغیبة الکبری» معجزات بسیاری از این رقم، به اسانید صحیحیه‌ی متقنه نقل کردیم که اگر منتشر شود بسیاری از قلوب مریضه را شفا و دل‌های مرده را حیات و چشم‌های کور را نور خواهد بخشید.

و این که در کتاب «فصل الخطاب» دیده شده که تسبیح حصی و ردّ الشمس و انفجار آب از انگشتان مبارک به حد تواتر نرسیده، مراد تواتر لفظی است و کثرت سندی که محل کلام در او بود که آیا بودن چیزی معجزه، لازم دارد توافر دواعی را بر نقل، پس در هر طبقه باید آن قدر ناقل باشد که احتمال تواطی بر کذب از ایشان نرود و قطع به آن معجزه از این راه پیدا شود؟ پس [اگر کسی چنین قائل شود، باید ملتزم شود که تمامی] معجزات در نقل باید به این حد رسد و حال آن که چنین نیست.^۱

(۱) در مصدر «پس غالب معجزات در نقل...» آمده است.

جناب آقا سيد محمد «ره» در «مفاتيح الاصول» در ردّ آن [ادعا] كه گفته اگر كتاب «فقه الرضا عليه السلام» از آن جناب شد، بايد متواتر باشد، فرموده:

لا نسلم تواتر كلّ ما كان من الإمام عليه السلام ولو كان تصنيفا، ولا نقله بطريق صحيح إذ لا برهان عليه، و توفر الدواعي إنّما يؤثر حيث لا يكون هناك مانع، و أمّا معه فلا.

و ممّا يكسر صولة الاستبعاد، النصوص الواردة بوقوع النقيصة في القرآن، و قال به أيضا جملة من العلماء الأعيان، إذ لو كان توفر الدواعي بنفسه موجبا لذلك لتواتر ما حذف منه، و كذلك عدم تواتر الصحيفة السجّادية، و كثير من المعجزات النبويّة و خلفاء خير البريّة^١.

(١) مفاتيح الاصول/ص ٣٥١

و الظاهر أنّ مراده بالقليل، هو السيد السند صاحب المفاتيح، فإنّه - رحمه الله - بعد ما ذكر بعض قرائن الاعتبار، قال: لا يقال: لو كان الكتاب المذكور من الإمام عليه السلام لتواتر، أو نقل بطريق صحيح و اللازم باطل، فالملزوم مثله. اما الملازمة فلأنّ العادة قاضية بأنّ تصنيف الإمام عليه السلام لا بدّ أن يكون كذلك، لتوفر الدواعي عليه، كيف و هو أجلّ من مصنّفات المصنّفين! فإذا تواترت فينبغي أن يتواتر تصنيفه عليه السلام.

و أمّا بطلان اللازم فواضح، لأننا نقول:..... خاتمة المستدرک ج ١ ص ٢٧٢

و اصرح از این عبارت، عبارت علامه در انوار الملکوت در شرح یاقوت ابی اسحاق نوبختی [است] در مقام دفع شبهه‌ی عامه که اگر نص بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام راست باشد، باید در نزد ما متواتر باشد، فرموده:

و ایضا فان معجزات الرسول صلی الله علیه و آله قد وقعت و لم تتواتر فلیس کل خبر غیر متواتر غیر واقع. انتهى^۱

و این کلام [یاد شده] به حسب توهم معترض، به مراتب افضع و اشنع است از عبارت[ی که ما در] فصل الخطاب [آورده ایم]. پس در نتیجه‌ای که [معترض] گرفته العیاذ بالله باید شریک باشد.

پس مراد، نفی تواتر است به حسب سند، نه نفی تواتر قدر مشترک ما بین جمیع معجزات که نتیجه آن قطع به صدور اصل معجزه است، هر چند هر یک معلوم نباشد، یا نفی بعضی از آن‌ها که محفوف است به قرائن قطعی‌ی خارجیه.

و چگونه چنین احتمال داده می‌شود در این جا، با تصریح به این عبارت که:

هو فی الوضوح بمكان لا يخفى على ذي شعور

سبحان الله! برای محضر عدل جبار جل و علا که جای تدلیس و

(۱) أنوار الملکوت فی شرح الیاقوت ص ۲۱۶ المسألة ۷

شبهه کاری نیست، چه عذر هست برای این افترا که عبارت مسلمانی را چنین لباس کفری بپوشانند و نسبت اعتقاد عدم وجود معجزه متواتره مطلقا به صاحبش دهند و عوام کالانعام را بشورانند و نسبت کفر و زندقه و الحاد به او دهند؟!

الحق [آیا] مستحق است کسی که تمام عمر را صرف در نشر معجزه و فضائل و سنن و کرامات اصحاب و علما کرده، به او نسبت دهند که برای پیغمبر ﷺ معجزه قائل نیست؟!

و اگر معترض یا غیر او، مدعی [هست]ند که آحاد آن معجزات به نحو تواتر سندی ثابت شده، - علاوه بر آن که بر منکر آن حرجی نیست و ضرری ندارد، بلکه بعضی مثل حاجی نراقی «ره» در «مناهج» تصریح کرده که ثبوت جمیع اجزاء قرآن به تواتر معنوی [است، نه لفظی، چه رسد به غیر آن - باید مدعی زحمت کشیده اسانید و روات یکی از آن ها را در هر طبقه به قدر ادنی مرتبه ی تواتر بیان نماید!

این ها همه کاشف از عدم مراجعه ی به کلمات علما و عدم انس به طریقه و اصطلاح ایشان است.

عالم جلیل شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی در فصل دو از باب سه کتاب «صراط المستقیم» فرموده:

و اعلم أن تواتر القرآن عینی، و غیره معنوی، مثل أخباره ﷺ

بالمغيبات و انشقاق القمر، و تسبيح الحصى، و نبوع الماء من بين أصابعه، وغيرها من المعجزات المشهورة، فإن كل فرد منها وإن نقل بالآحاد إلا أنها اشتركت في معنى واحد هو خرق العادة.^١

و قطب راوندی در کتاب «خرايج» مطالب علیہ^٢ معجزه را در نهایت اتقان و بسط در ضمن فصولی بیان کرده و در آنجا بعد از اثبات إعجاز قرآن فرموده:

فصل و ربما يقول المنكرون لمعجزات النبي و الأئمة عليهم أفضل الصلوات و التحية إن الأخبار التي يذكرون و الأحاديث التي يعولون عليها في معجزاتهم و يصلون بها إنما رواها الواحد و الاثنان و مثل ذلك لا يمكن القطع عليه بعينه و الحكم بصحته و أمر المعجزات أمر خارج عن العادات يجب أن يكون معلوما متيقنا غير مظنون متوهم.

و الجواب عن ذلك أن أخبارنا في معجزات النبي و الأئمة صلوات الله عليهم جاءت من طرق مختلفة و مواضع متفرقة و مظان متباعدة و فرق مخالفة و موافقة في زمان بعد زمان و قرن بعد قرن و لذلك كررنا المعجزات من جنس واحد من كل واحد منهم عليه السلام و لا يمكن أن يتواطأ الناس على مثل هذا فلا يكون مخبرهم على ما

(١) الصراط المستقيم ج ١ علي بن يونس العاملي النباطي البياضي ص ٥٤

(٢) یعنی مطالب بلند

أخبروا به جميعا لأن ذلك ينقض عاداتهم كما ينقض العادة الاجتماع على الكذب في الجماعات الكثيرة.

بعد از آن مثالی ذکر فرموده برای حصول علم ضروری به صدور قدر مشترک این اخبار که صدور معجزه‌ای است هر چند هر یک معلوم نباشد که:

فأما إن أخبر جمهور من الناس فقال بعضهم إن رجلا له مال من ذهب و ورق. و آخرون يخبرون عنه أنهم رأوا له أثاثا و جهازا و أواني و آلات و أسبابا. و فرق يخبرون أنهم رأوا له غلات و ارتفاعات و ضياعا و عقارات. و آخرون يخبرون عنه أنهم رأوا له خيلا و بغالا و حميرا.

إن الخبر إذا ورد عن الإنسان بما ذكرنا اضطر إلى العلم بأن المخبر عنه غني موسر لا يقدر أحد على دفع علم ذلك عن نفسه إذا نظر بعين الإنصاف في تلك الأخبار و إن كان يجوز على كل واحد من المخبرين الغلط و الكذب في خبره إذ لو انفرد من مضامة غيره. ثم إن إجماع الفرقة المحقة منعقد على صحة أخبار معجزات الرسول و الأئمة من أهل بيته عليه السلام و إجماعهم حجة لأن فيهم معصوما.

فصل و من أخبار المعجزات أخبار تقارب أخبار الجماعات الكثيرة نحو خبر الحصاة و إشباع الخلق الكثير بالطعام اليسير و ذلك أن

المخبرين بهذه الأخبار إنما أخبروا عن حضرة جماعة فادعوا حضورهم كذلك فقد كانوا خلّاق كثيرين مجتمعين شاهدي الحال و كانوا فيمن شرب الماء و أكل من الطعام فلم ينكروا عليهم.

و لو كان الخبر كذبا لمنعت الجماعة التي ادعى المخبرون حضورهم بذلك و أنكروا عليهم و لقالوا لم يكن هذا و لا شاهدناه فلما سكتوا عن ذلك دل على تصديقهم لهم و أن ذلك يجري مجرى المتواتر نقلا في الصحة و القطع به. انتهى^۱.

و غرضشان در فصل اول اثبات صدور اصل معجزه است که قدر مشترک بین اخبار معجزات است و قطعی بودن آن که آن را متواتر معنوی می گویند^۲ و در فصل دوم اثبات قطعی بودن بعضی از آنها از روی قرائن خارجیّه و شواهد قطعیه [است]، چنانچه سابقا اشاره شد. و خواهجه در تجرید بعد از ذکر إعجاز قرآن فرموده:

و المنقول معناه متواترا من المعجزات تعضده.^۳

و آقا جمال در فصل چهارم از باب سوم رساله‌ی اصول الدین که

(۱) الخرائج و الجرائح ج ۳ ص ۱۰۳۸

(۲) ظاهرا مقصود ایشان متواتر اجمالی است.

(۳) تجرید الاعتقاد ص ۲۱۶

برای شاه سلطان حسین نوشته بعد از ذکر معجزه قرآن فرموده:
و دیگر معجزات آن حضرت بسیار است بعضی پیش از بعثت...
تا آن که می فرماید:

و بعضی بعد از بعثت مثل شق قمر و تسبیح حصی و ناله ی ستون
و اخبار از مغیبات آینده.

و بعد از ذکر بعضی از آن ها فرموده:

و خصوص هر یک از این معجزات اگر چه به سر حد تواتر
نرسیده اما قدر مشترک آن ها یعنی ثبوت پاره ای از آن ها مجملا و
همچنین قدر مشترک معجزات هر یک از اوصیاء علیهم السلام متواتر است
و مجال شک و شبهه در آن نیست.

و در فصل سیزدهم از مقاله سوم گوهر مراد فرموده:

معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بر دو گونه است: یکی ظاهر بالعين و
آن قرآن مجید است.^۱ دوم^۲ معجزه ظاهرة بالمعنی و آن^۳ مجموع
وقایع و امور و احوالی است که وقوع آن بالضرورة خارق عادت
است مانند شق قمر و امثال آن و هر یک از آن وقایع و امور و
احوال اگر چه منقول به اخبار آحاد است لکن قدر مشترک میان

(۱) گوهر مراد ص ۳۸۴/فصل ۱۳ از باب ۲ از مقاله ۳

(۲) در مصدر «و اما» آمده است.

(۳) در مصدر «و آن» ندارد.

آن‌ها متواتر است و علم به مضمون آن حاصل. الخ^۱

و علمای عامه نیز در این مطلب موافقتند.

پس معلوم شد از این کلمات و غیر آن - که چون بنا بر اختصار بود [همه آنها] نقل نشد - که اگر کسی مدعی شود تواتر شخصی هریک از آن معجزات را که ذکر شد، دعوا کرده چیزی را که تمکن ندارد از بیرون آمدن از عهده آن و دعوا نکرده آنرا مَهْرَه‌ی^۲ فن و اساتید علم و سبب شود از برای تجری خصم و نسبت دادن او مسلمانان را به قول جزاف، پس برسد به آنچه می‌ترسید.

چون حسب الامر مأمور به ایجاز و اختصار بودم، رشته سخن را قطع نمودم.

و الحمد لله أولا و آخرا و صلى الله على محمد و آله الطيبين الطاهرين.

و قد وقع الفراغ من تسويد هذه الاوراق بيد اقل الطلبة و احقرهم لطف الله القزويني الضياء آبادي عامله الله بلطفه الخفي في ثاني عشر شهر محرم الحرام من شهور سنة الثالثة و السبعين بعد الالف و الثلاث مائة من الهجرة النبوية و الحمد لله.

(۱) همان / ص ۳۸۶

(۲) مهره جمع ماهر